

اول ماه مه

سه سنڌ ،
سه آفتاب



مسائل نظری

۵

اول ماه مه

اول ماه مه

خسرو شاکری

W
L
D
O
S

سرسخن

روز اول ماه مه، جشن جهانی کارگران، تاریخچه‌ای دارد که در صفحات بعدی این دفتر منعکس شده است.

جنبش کارگری ایران نیز، از همان دوران آغاز این آشنائی‌اش، هر چند محدود، باسنن انقلابی جنبش جهانی کارگران، به بزرگداشت این روز تاریخی همت گماست.

جنبش کارگری ایران که نطفه‌های آن نخست در میان کارگران مهاجر ایرانی در قفقاز بسته شده بود، و در عصر نهضت انقلابی مشروطه نیز در ایران حرکاتی داشت، پس از انقلاب اکتبر جان تازه‌ای گرفت و در نخستین سال سده چهاردهم شمسی متشکل شد. از همین سال بود که جشن اول ماه مه در ایران برگزار شد.

سال نخست، یعنی هنگامیکه انقلاب گیلان هنوز سرکوب نشده بود، در شهرهای شمالی ایران جشن گرفته شد. در سال ۱۳۰۱ کارگرانی که متحد شده بودند، با تعطیل کارخانجات و کارگاهها اول ماه مه را جشن گرفتند. روزنامه حقیقت که ارگان نیمه رسمی شورای مرکزی کارگران ایران بود، طی مقاله‌ای به تشریح این روز تاریخی پرداخت (صفحات ۱۴

همین دفتر). یکسال بعد، پس از توقیف روزنامه حقیقت، کار به سردبیری ابو الفضل لسانی که در آن زمان رئیس اتحادیه معلمین بود، و بعدها سنا توری شد، منتشر گردید. این روزنامه نیز طی مقاله‌ای در توضیح جشن اول ماه مه کوشید (صفحات... ۲۴ همین دفتر). بعدها پس از سرکوب نیروهای مترقی جامعه و بویژه اتحادیه‌های کارگری، کارگران ناچار شدند، جشن خود را یا در باغی، یا در اطراف شهر برگزار کنند. پس از تجدید فعالیت حزب کمونیست ایران، در پائیز ۱۹۲۷ (خورشیدی ۱۳۰۶)، فعالیت سندیکائی نیز تشدید گردید؛ سید مرتضی حجازی که از سن ۱۵ سالگی کسارگر چاپخانه شده بود، در تحت رهبری شورای مرکزی قرار گرفت. او در چهارمین کنگره بین الملل سرخ کارگری (پروفینترن) شرکت جست و در بازگشت به ایران در مرز (بندر انزلی) دستگیر و در زیر شکنجه بقتل رسید. در سال ۱۳۰۷ سازمانهای کارگری که تجدید حیات یافته بودند، جشن روز اول ماه مه را در تهران و شهرهای صنعتی برگزار کردند. بنا بر قول مجله ستاره سرخ، ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران، این جشن ماهیتی سیاسی داشت و از طرف آن حزب برگزار شده بود.

در اعلامیه‌ای که برای دعوت بخش شده بود، رضاخان آلت دست و عامل امپریالیسم انگلستان معرفی شده بود، و کارگران دعوت شده بودند تا مبارزه خود را علیه سلسله پهلوی تشدید کنند. در این روز که در اثر یورش پلیس صدها کارگر مبارز دستگیر شدند، عده‌ای عناصر میانه‌رو و اصلاح طلب چون میرزا شهاب و سلیمان میرزا اسکندری

(مؤسس حزب توده) نیز حاضر بودند که بنا به گفته مجله ستاره سرخ* از ترس پشت درخت مخفی شده بود و از ایراد سخنرانی سرباز زد. در این روز کارگران خواست‌های زیر را مطرح نمودند:

۱- آزادی اعتصاب.

۲- آزادی اجتماعات.

۳- روز کار هشت ساعته.

۴- ممنوعیت کار کودکان.

تظاهرات عظیم کارگری بعدی در ایران در روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۸ در آبادان صورت گرفت که طی آن هزاران کارگر نفت علیه شرکت امپریالیستی ایران - انگلیس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب که مدت زیادی بطول انجامید با دستگیری صدها کارگر فعال سرکوب شد. ارتش رضاخان در خوزستان مستقر گردید و ناوگان انگلستان در آبهای نزدیک آبادان لنگر انداخت. خواست‌های کارگران بنا بر قبول سرویس جاسوسی شرکت نفت بقرار زیر بود:

۱- قبول نمایندگان کارگران در اداره کار و هیئت بهداشتی.

۲- افزایش دستمزد به ۴۵ ریال.

۳- پرداخت دستمزد بهنگام بیماری.

۴- تأمین مسکن از جانب شرکت.

۵- روز کار شش ساعته (در مناطق گرمسیر).

* نگاه کنید به مجله ستاره سرخ شماره ۱-۲، ۱۹۲۹، به علت عدم دسترسی به متن فارسی آن، ما از ترجمه آلمانی که در کتاب زیر نشر یافته است نقل می‌کنیم: وضع طبقه کارگر در ایران، نشر برای کمیته اروپائی دفاع از حقوق کارگران در ایران، سپتامبر ۱۹۷۸، ص ۳۱-۳۰.

- ۶- جلوگیری از خرابی خانه‌های کارگران.
- ۷- همطرازی کارگران ماهر ایرانی با هندی‌ها.
- ۸- مقامات ایران مرجع رسیدگی شکایات باشند.
- ۹- کارمندان دفتری ایرانی همطراز هندیها باشند.
- ۱۰- اختلافات بین ایرانیان و اروپائیان و نیز شرکت نفت در دادگاههای ایرانی مورد رسیدگی قرار گیرند.
- ۱۱- حقوق بازنشستگی پرداخت شود و در صورت فوت به فرزندان کارگران تعلق گیرد.*

سرکوب وحشیانه بدست پلیس و ارتش رضاخانی و سازمان پلیسی شرکت نفت نتوانست کارگران ایران را مرعوب کند، مبارزه ادامه یافت. اعتصاب بزرگ دیگر کارگران ایران در روز اول ماه مه ۱۳۱۰ در اصفهان روی داد.

در این روز کارگران نساجی «وطن» در چهار باغ گرد آمدند و روز کارگران را جشن گرفتند. در این روز همچنین پیرامون اعتصاب خود به بحث پرداختند و تصمیم گرفتند که اعتصاب خود را از روز ۴ مه آغاز کنند. خواسته‌های کارگران بشرح زیر بود:

- ۱- آزادی تشکل سندیکائی.
- ۲- تغییر دستمزد از (کارمزدی) به ماهیانه.
- ۳- هشت ساعت کار روزانه و حداقل دستمزد ۵ ریال.
- ۴- نیم روز استراحت اضافه بر جمعه‌ها.
- ۵- لغو سیستم کنترل در ورود کارخانه.
- ۶- لغو سیستم جریمه و تنبیه بدنی.

- ۷- جبران مخارج بیماری و پرداخت صدمه بدنی در سر کار.
 - ۸- پرداخت کلیه مخارج بیماری.
 - ۹- تعطیل کارخانه در روزهای تعطیل رسمی کشور.
 - ۱۰- پرداخت دوبرابر مزد برای اضافه کار.
 - ۱۱- حداکثر روز کار (با اضافه کار) ۱۰ ساعت.
 - ۱۲- تأمین وسایل و امکانات بهداشتی در کارخانه (مثلاً آب یخ در تابستان).
 - ۱۳- پرداخت منظم و بدون وقفه دستمزد.
- پس از آغاز اعتصاب، ۲۵ تن از فعالین دستگیر و زندانی و حتی تبعید شدند. با این همه کارگران پس از چند روز به برخی از خواسته‌های خود رسیدند* . پیدایش جنبش اصفهان و اعتصاب آن تحت هدایت سید محمد اسماعیلی، معروف به تنها بود، که پس از دستگیری هفت سال بعد، در زندان قصر، درگذشت. او مانند سید مرتضی حجازی، علی شرفی، محمد انزابی یا پور رحمتی در عنوان جوانی به جنبش کارگری پیوسته بود، و همانند آنان نیز در زندان پهلوی به مرگ تدریجی جان داد. پس از تصویب «قانون» سیاه ۱۳۱۰ (یعنی «قانون» مجازات مقدمین علیه «امنیت» کشور) در عصر فرمایشی پهلوی، سرکوب نیروهای مترقی به مراتب شدیدتر شد، و با دستگیری تقریباً کلیه فعالین جنبش کارگری جوان و نوپای کشور و اختناق حاکم بر

* در مورد اعتصاب اصفهان نگاه کنید به همانجا (صفحات ۴۷-۴۳، ۶۷-۶۰) (ترجمه مقالات ستاره سرخ و پیکار) و نیز روزنامه فهضت، شماره يك، تجدید چاپ در جلد ششم استاد جنبش کارگری... کمونیستی ایران (انتشارات مزدك، فلورانس) انتشارات علم، تهران، ص ۱۶۰-۱۵۹.

مناطق کارگری، فعالیت‌ها تضعیف شد.

تجدید حیات جنبش کارگری در سالهای جنگ بین‌الملل دوم و پس از فرار رضاخان صورت گرفت. در این دوران جنبش کارگری ایران که از کادرهای پیشین ورزیده خود محروم شده بود، تحت رهبری حزب توده و سیاست‌های نادرست، سازشکارانه و رفرمیستی آن قرار گرفت. پرداختن به این دوره از حوصله این مختصر خارج است. تنها گفتنی است، که در این دوران برخلاف گذشته، روشنفکران حزبی امور اتحادیه‌های کارگری را در دست داشتند. مثلاً بجای اینکه قطعنامه‌ها توسط خود کارگران تنظیم و قرائت گردند، در روزهای اول ماه مه ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵، شاهزاده ایرج اسکندری، یکی از رهبران حزب توده قطعنامه‌های جشن را قرائت نمود. همین برخورد فکری استیلاطلبانه در تمام سطوح به چشم می‌خورد.

در این دوران نیز تظاهرات و جشن کارگران از تجاوز و تعدی نیروهای پلیس پهلوی در امان نماندند. مثلاً در روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵) شش کارگر در شهر کرمانشاه بدست پلیس بقتل رسیدند.

در روز اول ماه مه ۱۳۲۴، خواستهای زیر از طرف شورای متحده مرکزی که رضا روستا، عضو کمیته مرکزی حزب توده در رأس آن قرار داشت، بنام کارگران، اما از زبان اسکندری قرائت شد:

۱- آزادی و دموکراسی.

۲- رنجبران ایران متحد شوید.

۳- ما کار می‌خواهیم.

۴- بیکاری صدها هزار نفر را تهدید می‌کند.

۵- قانون بیمه کارگران باید هرچه زودتر تصویب شود.
۶- آزادی نطق و اجتماعات باید طبق قانون اساسی تأمین گردد.*
از این سال بپسند جشن ماه مه در اغلب شهرهای ایران برگزار شد.
یکسال بعد، در میتینگ تهران، باز قطعنامه زیر از زبان اسکندری و بنام
کارگران قرائت گردید:

- ۱- اجرای فوری قانون کار و بیمه‌های اجتماعی.
- ۲- تهیه کار برای هزاران بیکار.
- ۳- بهبود وضع فرهنگی و بهداشتی کارگران و تعلیمات اجباری.
- ۴- تساوی دستمزد زنان و مردان.
- ۵- اجرای کامل مقررات منشور ملل متفق راجع به آزادیهای
اجتماعی و تساوی حقوق زنان.
- ۶- مجازات ژاندارم‌هایی که کارگران را بضرر کلوله کشته‌اند
و پایان دادن به خودسری‌های ژنرال آمریکائی شوارتسکف (که بعد
عامل کودتای ۲۸ مرداد نیز شد).
- ۷- تصویب قانون برای تعیین روابط عادلانه بین مالک و دهقان
و جلوگیری از اجحافات مالکین و مأمورین ژاندارمری و اصلاح
اوضاع بهداشتی و فرهنگی دهقانان
- ۸- توسعه قانون اختیارات انجمن‌های ایالتی و ولایتی بنحویکه
نظریات مردم ناحیه در مورد خودشان واقعاً تأثیر داشته باشد.
- ۹- حل مسئله آذربایجان بنحویکه اصلاحات اجتماعی‌ایکه
معمول شده، کاملاً محفوظ بماند.
- ۱۰- مبارزه با اصول فاشیستی و ارتجاعی که به اسامی و ماسک‌های

مختلف ظهور می کنند. وسه خواست دیگر در زمینه صلح، کمک به اسپانیای مبارز و ملل آزادیخواه.*

پس از این تاغیرقانونی کردن حزب توده در سال ۱۳۲۷ جنبش کارگری علیرغم رهبری رفرمیست رشد کرد، اما باتوطئه ایکه اقبال - شاه علیه نیروهای مترقی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷* بمورد اجرا گذاشتند، آزادیهای اجتماعی و از جمله سندیکائی تحدید شد، با این همه، جشن اول ماه مه همه ساله برگزار شد. اعتلای جدید جنبش کارگری در دوران مصدق، دمکرات بزرگ، بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد آمریکا - دربار جنبش کارگری ایران سرکوب شد، و علیرغم اینکه رهبری رفرمیست آن میدان را خالی کرد، کارگران ایران هرگز دست از مبارزه برنداشتند و در سالهای آخر حکومت پهلوی، جنبش کارگری ایران جان تازه ای گرفت و در مبارزات ماههای آخر نقش تعیین کننده ای در سرنگونی رژیم بعهدہ گرفت.

کارگران ایران تاریخ پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته اند. هم اکنون نیز دست اندر کار ایجاد سندیکاهای مستقل خود هستند. کارگران ایران بیش از پیش به قدرت لایزال خود پی برده اند. اینان میدانند که همواره مجبور بوده اند بزرگترین ستمها و سختترین استثمار را متحمل شوند، اما در عین حال آگاهی دارند که در سایه اتحاد و اتفاق، در سایه مبارزه پیگیر خواهند توانست آتیه را کاملاً از آن خود سازند، و تأمین کننده آزادی و بهروزی کل جامعه باشند، و هیچ قدرتی،

* ظفر - ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۵.

* در این مورد نگاه کنید به کتاب فریدون کشاورز من متهم میکنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را تهران، انتشارات رواق.

هرچند سخت جان، نیرومند، و مهیب باشد، نخواهد توانست در مقابل این تولید کنندگان اصلی جامعه و تضمین کنندگان راستین دموکراسی پابرجا بماند.

خ. کیا نوش

اول ماه مه

نصف اخیر قرن ۱۹ میلادی در ممالک اروپا حکومت از دست ملوک الطوائف، روحانیون و اشراف خارج شده باختیار صنف سرمایه-داران درآمده بود. تولید ماشینهای جدید کشتیهای بخار سبب بیکاری هزاران کارگر صنعتگر یدی گردید. سرمایه‌داران، کارگران را زیاد بکار واداشته هر طور که میل خودشان بود با ایشان معامله میکردند. تمرکز سرمایه، عدم تساوی و تناسب در حیات و زندگی مردم، کثرت روزافزون بیکاران، فکر سوسیالیزم باصطلاح مارکس کمونیسم را تأکید کرده و متفکرین آزاد را بفکر چاره جوئی عملی وادار می کرد زیرا زندگی برای رنجبر (پرولتار) غیر قابل تحمل شده بود.

در سنه ۱۸۶۱ در اول ماه مه در شهر لندن پایتخت انگلستان که از حیث تمرکز ثروت و توسعه صنایع ماشینی حایز موقع اول بوده تشکیلات و اجتماعی به اسم ماورای ملی (بین المللی) بوجود آمد، در تعقیب آن بیانیه خطاب به تمام کارگران ملل نشر شد. این بیانیه را معلم سوسیالیست ها کارل مارکس و فردریک انگلیز آلمانی نوشته بودند در این بیانیه گفته می شد (رنجبران روی زمین اتحاد کنید!) کارگرتو در اتحادو

قیام نمودن برای آزادی غیر ازرنجیر استبداد چه داری که متضرر شوی
در عوض آن اگر موفق شوی يك عالم را خلاص کرده‌ای»
این بیانیه دنیای سرمایه‌داری را متزلزل کرد. در میان‌صف پرولتار
(رنجیر) موجب نهضت شد.

در نتیجه این بیانیه بسود که بعد از ۹ سال در کوجهای پاریس
بیرق کومون بلند شد در نتیجه این بود که کارگران تمام دنیا توانستند
اقلاً برای ادامه حیات خود قانون واحدی مابین خود و سرمایه‌داران،
تهیه کنند وقت کار معین بشود، اولاد کارگر بتواند تحصیل کند.
حفظ الصحه از طرف سرمایه‌داران برای کارگران تهیه شود.

هر چند بین‌الملل مزبور در اثر آنتریک بعضی از اعضای خود
در نتیجه مغلوبیت کمون پاریس، بواسطه مبارزه با آنارشیزم در ۱۸۷۳
سقوط کرد اما روح و فکر بین‌المللیت نمرده. موضوع مبارزه و
عواملیکه کارگران دنیا را متحد می‌کرد از بین نرفته بود.

کارگران ورنجیران دنیا محتاج به يك تشکیلات بین‌المللی بودند
که بی‌وجود آن نمی‌توانستند با سرمایه‌داران مبارزه کنند. زیرا کارگران
متورالفکر کتاب‌ها و رساله‌های مارکس انگلیز را کاملاً خوانده و از
اوضاع زندگانی خود احساس کرده بودند که بدون کمک کارگران تمام
دنیاهاجز از مبارزه با سرمایه‌داران هستند و فهمیده بودند که ممالک دنیا از
حیث اقتصاد بهم مربوط است و صنف سرمایه‌داران نیز بین‌المللی است
از این نقطه نظر در سنه ۱۸۸۹ در پاریس اتحادیه بین‌الملل
دویم دعوت شد.

در این مجمع نمایندگان انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالی و غیره
حضور داشتند.

قبل از تشکیل جلسه اول بین‌الملل دویم در اول ماه مه يك سال قبل از سنه فوق‌الذکر کارگران آمریکا قانون ۸ ساعت کار را در يك شبانه روز بدولت و سرمایه‌داران قبولانده آن روز را برای خود عید معین کردند.

جلسه اول بین‌الملل دویم برای عملی کردن اتحاد رنجبران دنیا و برای فهماندن قوه و موجودیت کارگران ازوم يك روز تعطیل عمومی و عید بین‌المللی را احساس کرد.

چون اساس تشکیلات در اول ماه مه گذاشته شده بود و بیانیه مشهور بین‌المللی در آنروز انتشار یافته بود.

چون این روز قبل از این هم در اروپا عید بزرگی بود و کارگران آمریکا نیز در این روز به تعیین ۸ ساعت مدت کار موفق شده بودند بنابراین همان عید بین‌المللی را اول ماه مه قرار دادند.

الان از آن تاریخ ۳۴ سال می‌گذرد. در این مدت هر سال اول ماه مه از طرف کارگران تمام دنیا در آنجاها که کارگر وجود دارد در آنجاها که از سوسیالیزم اثری مشهود است عید گرفته می‌شود.

معمولاً کارگرها در همین روز در ماه مه تقاضای خود را بدولت تقدیم می‌کنند.

دولت و حکومت آنها که میل دارند با ملت و کارگر با ملایمت رفتار نمایند اغلب امروز پیشنهاد ایشان را قبول می‌کنند. امروز عملاً فکر بین‌المللی را ثابت می‌کنند.

اشراف و متمولین از این روز می‌ترسند.

دولتی که روبار تجاع است از امروز یعنی از اول ماه مه متزلزل است.

الان یعنی بعد از ۳۴ سال شنیده می‌شود که کارگران ایران نیز می‌خواهند اول ماه مه را تعطیل کنند و مانند کارگران تمام دنیا عید بگیرند.

واز قراریکه معلوم است سوسیالیست‌ها نیز می‌خواهند در این عید شرکت داشته باشند.

ما این تصمیم را تقدیس نموده به موسسین آن تبریک گفته راجع به موضوع وجود کارگر در ایران یا اینکه لزوم همچو عیدی از نقطه نظر سوسیالیستی و غیره حرفی نخواهیم زد لیکن اوضاع حاضره و این نهضت قانون خواهی و آزادی طلبی که شروع شده و مردم از دولت تقاضاهای مخصوص دارند تصور می‌کنم عید گرفتن در اول ماه مه تا اندازه بی موضوع هم نیست.

امروز در ایران لزوم تغییرات و اصلاحات اساسی ثابت شده است.

یا بواسطه انقلاب دموکراسی یا با راه معتدل مثلاً اصلاح، باید یک حکومت ملی با تمام معنی تأسیس بشود. قانون اساسی که اساس حکومت ملی است اجرا گردد.

معارف و صنایع توسعه یابد تجارت و زراعت معاصر شود. امروز ایران محتاج اصلاحاتی است که هر بی‌حسی در آن - تردیدی ندارد.

خوب است روسای دولت: زمامداران مملکت تأسی به حکومت‌های معتدل کرده در روز اول ماه مه که سوم رمضان است تقاضای ملت و خواهش آزادیخواهان را قبول کرده حکومت نظامی را القا نماید و اجرای قانون اساسی را اعلان کند.

و اشخاصی که از وظیفه خود سوء استفاده کرده سبب خرابی مملکت شده‌اند محاکمه نماید.

و این خبر را به‌وسیله باشد به مطبوعات خارجی برساند. در این روز که رنجبران و مظلومین تمام ممالک عید گرفته‌اند. نمایش می‌دهند، حقوق می‌خواهند دنیا را متزلزل کرده‌اند دولت مانیز متمدن و مظلوم پرست معرفی شود.

حکومت هم از داخله محبوب القلوب ملت و هم در خارجه محبوب القلوب اکثریت تامه واقع گردد.

این يك پیشنهادی است که به دولت می‌کنیم ولی چون میدانیم حکومت از حال ملت خبردار نیست و هر فکر جدید را هوا هوس میداند باین واسطه آنقدر هم انتظار نداریم که از این تکلیف یعنی در اجرای قانون و رفع احتیاجات ملت عملاً از طرف دولت اقدامی بشود اما آنانکه قانون اساسی می‌خواهند آنانکه هر روز لایحه مهر کرده به اداره روزنامه‌ها می‌فرستند آن‌ها که حرارت به خرج می‌دهند. آنها که نجات ایران را در خاتمه دادن دوره ملوک الطوائفی، آقائی، اشرافی، دیکتاتوری می‌دانند باید امروز همین اول ماه مه تعطیل بکنند. همین روز سوم رمضان عزا بگیرند نه عید همین اول ماه مه که تمام مظلومین حقوق خود را مطالبه می‌کنند حقوق خود را مطالبه کنند.

اول ماه مه باید تعطیل بشود این تعطیل هرج مرج نیست. این تعطیل انقلاب هم نیست. این تعطیل است که باید ملت از حکومت با زور حقوق خود را مسترد دارد.

این عید نیست بلکه این روز دادخواهی است.
این روزی است که دولت باید موجودیت ملت را بفهمد.

باید به حکومت فهماند که تو نو کر ملت هستی باید موافق خواهش ملت رفتار کنی.

تو نمی توانی از آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات جلو گیری کنی زیرا آن حق مشروع ملت است.

تو نباید بدون رضا و خواهش ملت بسر خلاف مصالح ملت با اجانب معاهده عقد کنی: زیرا آن حق را ملت بتو نداده است.

تو نباید و نمی توانی حکومت را برای شخص خود آلت استفاده قرار داده اولاد و اتباع خود را و کیل کنی و قوم و خویش خود را در ادارات دولتی جابجا نمائی. مثل اینکه قوام السلطنه والی خراسان بود برادر و دوستان او انتخاب می شدند همینکه نظام السلطنه رفت پسر و دوستان او انتخاب می شوند، تو باید به امنیت مملکت کوشیده نگذاری دزد و اشرار سلب امنیت از مردم نماید به ناموس و عزت نفس اهالی تجاوز کنند.

تو برای تفنن و گرفتن هزار تومان حقوق وزیر نمی شوی ملت تو را برای کار برای ایفای وظایف اجتماعی انتخاب کرده است. این هارا باید به حکومت فهماند ما غیر از این نظری نداریم مقصود ما این است که حکومت خوب باشد نه بد.

ما می خواهیم ملت با حکومت باشد و حکومت با ملت نه اینکه مانند امروز مردم متنفر از حکومت و حکومت متوحش از ملت هر دو بیزار از یکدیگر باشند.

ما می خواهیم ملت و حکومت به کمک یکدیگر فلاکت سفالت و بدبختیهای هزار ساله را خاتمه بدهند.

ما کاندید تازه برای رئیس الوزرائی نداریم.

ماوزیر عدلیه و مالیه را نیز نمی‌خواهیم از رفقای خود انتخاب بکنیم.

ما می‌گوئیم رئیس‌الوزراء با سایر وزراء هر کسی این کارها را می‌تواند انجام دهد باقی بماند اگر نمی‌تواند باید کسی پیدا کرد که بتواند موافق میل و منافع ملت کار کند.

انقلاب برای تغییر کابینه بت‌پرستی است.

قانون. کار. تساوی حقوق. تساوی کسار. تساوی شرف. عزت نفس. تساوی ناموس. تساوی معارف. تساوی حق و حقانیت. ما باید برای این‌ها بکوشیم.

فریادهای ما برای این است نه برای فلان رجال پوسیده یا فلان آقا، ما بت‌پرست نیستیم و برای اشخاص نمی‌کوشیم. این است خواهش ما و آزادیخواهان عموماً.

ایران را از جهت اقتصاد امروز محتاج يك تغییرات دموکراسی و بورژوازی می‌دانیم ما خودمان دموکرات نبوده از دموکراتهای دروغی ایران بیزاریم همچنین از دموکراتهای امریکا متنفریم زیرا آنها نیز سبب بدبختی ملیونها کارگر و رنجبر هستند.

ما اساساً نجات بشر را در الغای مالکیت خصوصی میدانیم این دزدی هم نیست بلکه منبع و منشأ دزدی مالکیت خصوصی بوده انبیاء و حکما هر کس بازدازه با اصول سرمایه‌داری مبارزه نموده‌اند با این عقیده ملانماها هم ما را نمی‌توانند تکفیر کنند.

ولی ایران امروز مساعد برای الغاء مالکیت خصوصی نیست که نامالکیت او برای عموم باشد در ایران باید ثروت را ایجاد کرد این مخالف مسلک سوسیالیزم هم نیست.

سوسیالیزم طوری که بعضی‌ها تصور می‌کنند مخرب دنیا نیست بلکه برای آبادی و آزادی بشر است. سوسیالیزم برای محور سرمایه نمی‌کوشد به ازدیاد آن سعی می‌کند.

سوسیالیزم نمی‌گوید انسان عالم نباشد مخترع نباشد انسان از صنایع مستظرفه محظوظ نشود بلکه سوسیالیزم می‌خواهد تمام مردمان متمدن بشوند.

شاید سوسیالیست بودن در ایران موضوع ندارد یا اینکه لازم است این مسلک در ایران اجری شود ما امروز نمی‌خواهیم آن را تبلیغ کنیم.

امروز ما غیر از اشراف و مفتخورها و آلت استفاده آنها با هیچ کس طرف نیستیم.

ما امروز برای ایران که يك عضو ناخوش و علیل جمعیت بشر است از نقطه نظر سوسیالیستی از نقطه نظر مونیستی از نقطه نظر وطن پرستی حتی از نقطه نظر سرمایه‌داری اجرای قانون اساسی و معاصر شدن با ملل متمدن را لازم می‌دانیم.

اصول اداره، عادات، اخلاق، آداب، مطبوعات، معارف تدریس حتی لباس حتی خوراک. همه چیز باید تغییر یابد. باید این کثافت‌ها پاک شود باید یک دولت مقتدر ملی که واقعاً مرکزیت داشته باشد تشکیل شود.

ولایات و ایالات مسائل اجتماعی و اقتصادی خود را در انجمنهای ایالتی و ولایتی مذاکره و حل کنند.

امروز حکومت مرکز تنها تا دروازه طهران حاکمیت دارد در

خارج هر کس هر چه می خواهد می کند.
 مانمی گوئیم، ملت خوب است یا آزادی خواهان بپتر از حکومت
 هستند هر يك بدی دارد هر کس به اندازه خود مقصر است.
 از این روست که مانیز مانند سایر کار گرها و سوسیالیستها طرفدار
 تعطیل ماه مه و نمایش در آن روز می شویم.
 نظریات ما در این عید: ملی، و در عین ملی بودن بین المللی
 است.

مادام که ما ملت با تمام [.....] از کجا می توانیم داخل به
 فوج بین الملل شویم زیرا ما را قبول نمی کنند و راه نمی دهند. ما
 موجودیتی نداریم باید تهیه کنیم. ما ثروت نداریم تا بر علیه آن نمایش
 بدهیم.

ما امروز جهالت، تنبلی، اشراف مفتخور، جانی. قاتل، اشرار،
 ملوک الطوائف، خان خانی داریم.

ما باید بر علیه آنها نمایش بدهیم ما باید در اول ماه مه مانند يك
 ملت زنده خود را معرفی کنیم. نه اینکه تنها اول ماه مه بلکه هر روز هر
 دقیقه، بعد از ساعت کار زیرا ساعت کار را کسی به کار سیاسی مشغول
 بشود گناه است، باید نمایشهای اجتماعی، میتینگهای سیاسی کنفرانسهای
 اخلاقی بدهیم. سیاست بین المللی را تعیین کنیم.

این است وظیفه کار گران و برز گران ملیون تجار، کسبه و سایر
 اصناف در روز اول ماه مه.

شعارهای ما باید این باشد زنده باد قانون اساسی - زنده باد حقوق

و مساوات.

پاینده باد ایران معاصر و متمدن.
زنده باید ایران جوان.
زنده باد ماه مه و حقوق مظلومین دنیا.
زنده باد آزادی.

از روزنامه «حقیقت» شماره ۶۸ - سال ۱۳۰۱

اول ماه مه و موقعیت آن

«کار»
سال اول

اول ماه مه ۱۹۲۳ ۱۱ نور [اردیبهشت] ۱۳۰۲

صنف کار گر تا این عصر بخوبی فهمیده است که علت العلل بدبختی و فلاکت او فقط و فقط وجود سرمایه‌داران و کارفرمایان است. و در مقابل این نکته را هم درک نموده که برای خلاصی ازین بدبختی‌ها و بیچارگی و استخلاص خود از چنگال دژخیمانۀ این دشمنان توده بشری و این ضعیف‌کشان حریص و طماع تنها اتحاد و اتفاق آنان در تمام دنیا و ارتباط بین‌المللی آنهاست بایکدیگر. و برای درهم شکستن قوای مرتجعانه فرونت [جبهه] سرمایه‌داران یگانه راه اینست که فقط در تحت یک کلمه برجسته (حفظ منافع صنفی و حیثیات کارگری) بدون هیچ فرق و امتیاز نژادی و یا مذهبی از روی یک خط‌مشی و یک تاکتیک معین واحد متحداً به قلعه‌ها و استحکامات سرمایه‌داران هجوم آورده و ریشه ظلم و استبداد و اساس خودسری و بیداد را از بیخ و بن براندازند. این فکر یعنی فکر نجات و استخلاص از بندگرن سرمایه‌داری تازه نیست، بلکه دیرزمانی بود که کارگران دنیا و سوسیالیست‌های عالم را بخود مشغول داشته و مدتها در جستجوی راه اجرای این مرام مقدس بوده و برای عمل کردن آن می‌کوشیدند. تا در سال ۱۸۶۴ میلادی موقع

را مناسب دیده و اولین قدم را بدائرة اجرای آن گذشته و شروع به اقدامات نمودند.

اما در سال مزبور «جز نشان دادن قوای کارگر» و سرمشق از کارگران دنیا قدرت اجتماع و راه دفاع از حقوق آنان نتیجه دیگری حاصل نگردید. گرچه این خود يك قدم مهمی بود که آنان را بحقوق خویش آشنا ساخت و خلاصه آن اینکه نمایندگان کارگران سوسیالیست تمام ملل بزرگ اروپا در لندن جمع شده و اساس اتحاد بین المللی کارگران را ریخته و باصطلاح دیگر بین الملل اول را تشکیل دادند. مدت ادامه آن تا سال ۱۸۷۳ بیش نبود و در نتیجه اختلاف عقاید که در اثر ضعف نهضت کارگری تولید شده بود متفرق و پراکنده گردیدند و بهمین سبب تا مدت مدیدی مناسبات میان کارگران عالم قطع گردید. ولی طولی نکشید که مجدداً کارگران اروپا شروع به تشکیل فرونت خود و تجدید و تکمیل قوای خویش نمودند. و در تمام دنیا و مابین تمام ملل، سندیکاها، اتحادیه‌ها، و احزاب سوسیالیست تشکیل داده مبارزه اقتصادی و سیاسی رنجبران را پایدار نمودند.

در این مبارزات هر روز بر قوای کارگران افزوده گشته و «رنجبر روی زمین، اتحاد» که اثر فکر کارل مارکس بود شعار برجسته کارگران دنیا گردید و هر لحظه بر طرفداران آن اضافه می شد.

و پس از هفت سال فترت از بین الملل اوله در سال ۱۸۸۰ کارگران سوسیالیست بلژیک بخیمال افتادند که اتحاد بین المللی کارگران را مجدداً شروع نمایند و برای این کار بهانه صنادر نمودند که در آن لزوم تشکیل بین الملل دویم را تذکر داده و خاطر نشان می کردند که موقع انقلاب تازه نزدیک شده و این انقلاب از انقلاب کبیر فرانسه بزرگتر

و مهم تر است.

نه سال هم از این مقدمه گذشت ولی نتیجه گرفته نشد و بین الملل دویم موقع خود را می جست.

تا در سال ۱۸۹۱ کارگران سوسیالیست فرانسه در پاریس کنگره دعوت کرده بودند و در آن قطع کردند که هر چه زودتر بین الملل دویم را شروع نمایند. در تعقیب آن به تمام کارگران سوسیالیست ممالک خطابیّه نوشته، نماینده های آنها را به کنگره پاریس دعوت نمودند. در آن کنگره نماینده کارگران انگلیس، آلمان، بلژیک، اتریش، مجارستان، هلند، نروژ، سوئد، اسپانی، ایتالی، رومانی، سویس، لهستان و روسیه اشتراك داشته، در آنجا اساس بین الملل دویم گذاشته شد، که يك فرونت واحد کارگری برضد سرمایه داران و برای پایدار نمودن اساس سوسیالیزم تشکیل دهند.

و برای انجام این مقصود در آن کنگره (بین المللی کارگران) قطعنامه صادر گردیده بود.

برای اینکه به سرمایه داران تمام عالم ثابت نمایند که کارگران تمام دنیا در حقیقت يك اتحاد معنوی بسته و در مقابل دشمنان خود قشون واحد کارگری صف آرائی نموده است، لازم بود که روزی را در سال معین نمایند که در آن روز تمام کارگران عالم فابریکها و کارخانجات را تعطیل کرده با دسته های مرتب و منظم به خیابانها آمده و با صدای بلند مطالب قانونی خود و اظهارات حقه خویش را به سمع عالمیان برسانند و مظلومیت خود را ثابت نمایند.

و به عالم سرمایه داری بفهمانند که دیگر میرود زمان اسارت آنان سپری شده و در سایه اتحاد و اراده قوی و عزم ثابت خود را حاضر

برای مبارزه با اصول سرمایه‌داری کرده و از بذل هیچ گونه جانبازی و فداکاری در راه استخلاص و درهم شکستن زنجیر اسارت مضایقه و خودداری نخواهند نمود.

و آنوقت برای همه آشکار خواهد شد که در روی زمین يك فرونت واحد از کارگران برای انهدام استحکامات و سنگرهای ظالمین تشکیل شده و عنقریب اصول سرمایه‌داری که باعث هلاکت و اعدام کارگران است، برهم و در عوض آن اصول عادلانه اجتماعی برقرار خواهد شد.

آن روز که صدای کارگری در عالم طنین انداز و سامعه بورژوازی و سرمایه‌داری را کر ساخت و ارکان آن را متزلزل نمود، و حق حیات کارگران را ثابت کرد روز میمون اول ماه مه تعیین گردید. علت عمده انتخاب این روز آن بود که يك سال قبل از تشکیل کنگره پاریس در شهر سن لوئی (یکی از شهرهای اتازونی) کنگره کارگران آمریکا تشکیل و در آنجا تصمیم گرفته شده بود که برای تخفیف ساعات کار به هشت ساعت، کلیه کارگران قیام نمایند و روز قیام و اعتصاب به روز اول ماه افتاد چون یکی از اظهارات و مطالب کارگران اروپا هم مطالبه تقلیل ساعات کار در هر شبانه روز به هشت ساعت بود، برای آن هم کنگره پاریس روز اول ماه مه را برای نمایش انتخاب نمود.

و علاوه چون روز اول ماه مه تقریباً از ایامی است که عروس طبیعت از حجله شتائی قدم به عرصه بهاری نهاده و حیات خود را به فصل تازه تجدید نموده و روح جدیدی در کالبدش دمیده است، خیلی مناسب است با مقصد کارگرانی که برای تخریب اساس استفاده‌های غیر مشروع يك مشت خونخوار سرمایه‌دار و انتفاع آنان از قوای کوررها مردمان

بیگناه که باعث سیه روزگاری عالم بشریت شده است، قیام نموده و بر آن شده‌اند که از زندگانی سراسر بدبختی و تیره روزی و جمودت رخت به حیات تازه کشیده و در تحصیل انسانیت عالمی را رهین منت خود نموده و با شیپور اتحاد روح تازه به توده بشری دمیده و روی زمین را از لوٹ و جود این مفتخواران نالایق پاک نمایند. و جهان را بگلها و ریاحین مساوات و برادری و اتحاد مزین و مفرح کنند...!

اولین دفعه که در روز اول ماه مه عید گرفته شده، يك سال بعد از کنگره پاریس در اروپا و امریکا بوده است.

شکی نیست که این عید بزرگ عیدی است که به ثبوت رسانیده، فکر بین‌المللیت کارگران که سرمایه‌داران آن را دفن کرده حساب می‌نمودند، نه اینکه تنها نمرده است، بلکه باقوای جدیدتر و قویتری برای مبارزه با دشمنان صنفی خود عرض وجود نموده و مجدداً پایسدار گردیده است. اساس و ارکان عالم سرمایه‌داری را متزلزل ساخته و آن روز روزی است که سرمایه‌داران عالم فهمیدند که بین‌الملل اول که متفرق شد و سقوط آن فرصتی بدانها داد تا نفسی براحت کشیدند. کارگران ازین فکر منصرف نشده بلکه بایک قیافه جدی‌تری از کنگره پاریس خودنمایی کرده و از چهار طرف استحکامات سرمایه‌داران را بایک قوه واحد احاطه و آخر الامر آنان را مجبور به تسلیم قوای فاتح خود نمودند.

اینک سی و سه سال از کنگره پاریس که بین‌الملل دویم آنجا تشکیل شده بود گذشته و در این مدت همه ساله عید اول ماه مه از سال قبل باشکوه‌تر و بهتر و باطنطنه و عالیتر گرفته شده است...!

رفقا! کارگران! روز اول ماه مه روز فتح و فیروزی کارگران و

روز مغلوبیت دشمنان بشریت است...!
رفقا...! امروز روزی است که با فداکاری و جان‌نثاری کارگران
عالم شاهد آزادی و حریت را در آغوش کشیده‌اند.
این روز است که عدهٔ زیادی از آن بیگناهان زحمت کش که گناه
آنها فقط و فقط احقاق حق بوده است از طرف مرتجعین دیوسیرت
تیرباران شده‌اند. کارگران؛ امروز روزی است که خون کارگران
ممالک آلمان، انگلیس، روسیه و فرانسه خیابانها و کوچه‌های برلن،
لندن، پاریس و پطرو گراد را گلگون و رنگین ساخته است.
با اینهمه، همه ساله برابرت و اهمیت دنیای کارگری و جمعیت
کارگران افزوده گشته و هرروز بر قدرشان اضافه می‌شود.
و اکنون می‌توان گفت در عالم مملکتی نیست که این روز را
عید نگیرند.

این است معنای حقیقت... و حق...! سی و سه سال است که
کارگران تمام دنیا با بیرقهای خود به خیابانها شتافته و در اطراف آن
با سرودهای کارگری مترنم می‌باشند.

و دسته دسته به ترتیبات منظمی از شهر به باغها و صحراها ریخته
و با میتینگها و کنفرانسها و نطقها حق مشروع حیاتی خود را به گوش
عالمیان می‌رسانند.

در این روز کارگران تجهیزات نموده و در مقابل دشمنان خود
نمایش می‌دهند و آتش حقد و حسد و کینه و خود خوری را در کانون
سینه آنها شعله‌ور می‌سازند.

ای سرمایه‌داران و ای زالوهای اجتماعی! یقین بدانید که نهضت
کارگری نمی‌میرد؛ زیرا انقلاب روسیه، مجارستان و آلمان نشان دادند

که هر قدر سرمایه‌داران جدی‌تر شوند هر قدر کاپیتال‌تزم کز یابد، هر قدر برای پایمال کردن کارگران و سرکوبی آنان مجهزتر شوند، صفوف کارگران قویتر و اساس کار ضعیفا محکمتر می‌شود و استحکام این طرف بلاشک سبب ضعف آن طرف است!

کارگران ایران هم با اینکه در آتش فقر و فاقه و تنگدستی سوخته و در تحت فشار کار فرمایان می‌باشند، سال گذشته این روز را عید گرفته و مخصوصاً کارگران مطابع تهران به رفقای کارگر خود یعنی کارگران دنیا موافقت خود را اعلام نمودند.

شک نیست که این خود يك قدمی است در راه پیشرفت مقاصد بین‌المللی کارگران.

امسال سال دویم است که کارگران ایران با تریبی بهتر و مکمل‌تر با برادران خود همصدا خواهند شد.

و حال می‌توان گفت در ایران هم نهضت سوسیالیزم خیلی کم و محدود هم که باشد شروع شده و امید است عنقریب کارگران ایران هم با کارگران سایر ممالک بسرای برانداختن بنیان ظلم و کندن ریشه استبداد و تخریب استحکامات سرمایه‌داران بدست اسلحه گرفته، در يك سنگر شروع به جنگ خواهند نمود.

رفقا

عید اول مه بر شما مبارک باد!

رباعی

ای کارگران عید شما امروز است
امروز برای کارگران نوروز است
روزی است که از طنطنه کارگری
سرمایه پرست درگداز و سوز است!
(شیوا)

«اول ماه مه»

رفقای رنجبر و زحمتکش،

امروز روز اول ماه مه عید رنجبران جهان است. امروز روزی است که رنجبران قدرت تشکیلاتی و اراده دفاع از حقوق و منافع طبقاتی خود را ظاهر می‌سازند. امروز در سراسر جهان، رنجبران کار را ترك می‌گویند و روز کار را جشن می‌گیرند. در این روز رنجبران آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، و سایر کشورها، البته روسیه آزاد زحمتکشان، در خیابان‌ها تظاهرات برپا می‌کنند. شعار انقلابی و سرودهای بین‌المللی رنجبران تمام جهان را به تکان در می‌آورد.

رنجبر ایرانی

تویکی از افواج این ارتش قدرتمند و مهیب را تشکیل می‌دهی!
تو باید در کنار رنجبران تمام جهان علیه بی‌قانونی‌های امپریالیسم، استبداد رژیم موجود، جنگ خونین سرمایه‌داران و زورگویی‌های

۱- چگونگی پدید آمدن روز اول ماه مه: از اوایل ۱۸۸۶، جنبش

توده‌ای کارگران آمریکا برای تحصیل روز کار ۸ ساعته گسترش بیشتری می-

روزافزون کارفرمایان قد علم کنی: تو باید برای روز کار هشت ساعته بخاطر اعلام قوانین مدافع کارگر بپا خیزی!

برادران، رفقا!

شاه، مالکین ارضی، ملاها، نمایندگان مجلس، سران نظامی، حکام، کارمندان [عالی رتبه]، فرمانداران، و کلیه سرمایه‌داران بر شما حکومت می‌کنند و از طریق وسایلی که شما و دهقانان فلک زده تهیه می‌کنید به عشرت زندگی می‌کنند: اینان به حساب بردگی شما و فلک‌زدگی شما و دهقانان بدبخت ایرانی زندگی می‌کنند. امروز شما

→
یافت و در روز اول ماه مه همان سال، هنگامی که ۳۵۰ هزار کارگر در اعتصابات سراسری در شهرهای بزرگ چون نیویورک، شیکاگو، سن لوئیز، بالتیمور، و میل واکلی و غیره شرکت می‌جستند، جنبش به اوج خود رسید. با اینکه در نتیجه این اعتصابات ۲۰۰ هزار نفری از کارگران به موقیت رسیدند، در شیکاگو اعتصاب همچنان برای کسب همین خواست ادامه یافت و در روز سوم مه سرمایه‌داران برای شکست اعتصاب به پلیس روی آوردند، خواستند بضرر گلوله اعتصاب را در هم شکنند. اعتصاب و تظاهرات ادامه یافت. روز چهارم مه در هی مارکت پرووکاتورها به‌بسی بین افراد پلیس انداختند و این بهانه را بدست پلیس دادند تا بار دیگر تیراندازی کند، عده زیادی را دستگیر، زندانی و حتی محاکمه کند، و سرانجام ۴ تن از رهبران تظاهرکنندگان را اعدام کند (نوامبر ۱۸۸۶). سه سال بعد در کنگره‌ی بین‌المللی سوسیالیستی کارگران (۱۴-۲۱ ژوئیه ۱۸۸۹) که به ابتکار انگلس برگزار شد و کنگره مؤسس انترناسیونال دوم بود، قطعنامه‌ای بتصویب رسید دایره تعیین روز اول ماه مه بعنوان روز همبستگی کارگران جهان. متن قطعنامه بشرح زیر است: «هرساله» در روز معینی تظاهرات عظیمی برپا خواهد شد، بترتیبی که در آن واحد در تمام کشورها و تمام شهرها در روز مورد توافق، کارگران مقامات دولتی را به

محکوم به فلاکت هستید. شما به فردا نه امید دارید و نه اطمینانی. شما مدام زیر تهدید بیکاری و فقر قرار دارید. دولت اشرافی کنونی هرگز از حقوق شما دفاع نکرده، و نخواهد کرد. این دولت نماینده و مدافع اشراف، ملاکین و سرمایه‌داران بزرگ ایران و همچنین دست‌نشانده‌گان امپریالیسم خارجی است.

نیروهای ملی و عناصر آزادی‌طلب که اکنون علیه رژیم مستبد و علیه فعالیت‌های جنایتکارانه، به خاطر آزادی، علیه مظالم و بی‌قانونی‌های دولت بورژوا مبارزه می‌کنند، به حمایت شما احتیاج دارند. شما باید حامی و اساس این گروه‌های انقلابی، پیشقراولان جنبش آزادیبخش و انقلابی باشید.

رفقا، برای کسب حقوق خود، در زیر بیرق سرخ انقلاب متحد شوید! رنجبران و دهقانان ایرانی مدافع و حامی دیگری ندارند مگر فرقه کمونیست ایران که فرقه‌ی رنجبران است.

رفقای رنجبر، تظاهرات کنید، زیرا آزادی بشریت به اتحاد و تظاهرات رنجبران بستگی دارد. بپا خیزید، زیرا خیانت، ظلم، استبداد و خودسری دولت اشرافیت ایران حد و مرزی نمی‌شناسد. متحد شوید و برای ویران کردن اساس این ظلم و استبداد تظاهرات کنید.

→

[وضع] قانون تقلیل ساعات کار در روز فرا خواهند خواند.

با توجه به آنکه فدراسیون کار آمریکا [Americ. Feder. of Labor] در دسامبر ۱۸۸۸ در کنگره خود در سن لوئیز تصمیم بر آن گرفته است که تظاهرات مشابهی در روز اول ماه مه ۱۸۹۰ برگزار کند، این روز بعنوان روز بین‌المللی تظاهرات انتخاب می‌شود. کارگران کشورهای مختلف این تظاهرات را مطابق اوضاع و احوال حاکم در کشورشان برگزار خواهند کرد.

زنده باد اتحاد بین‌المللی و همبستگی رنجبران!
زنده باد ستاد فرماندهی انقلاب جهانی، بین‌الملل سوم!
زنده باد اول‌ماه‌مه!
فرقه‌ی کمونیست ایران

اول ماه مه ۱۹۳۸ [۱۳۰۷]

□ بعثت عدم دسترسی به اصل فارسی سند،
این متن از ترجمه روسی مجدداً به فارسی
برگردانده شده است.

«اول ماه مه»

هنگامیکه تظاهرات روز اول ماه مه برای نخستین بار برگزار گردید، پیشقراول بین‌الملل، یعنی طبقه کارگر آلمان، در کار درهم‌نوردیدن زنجیرهای قوانین استثنائی بی‌آبرو [قوانین ضد سوسیالیستی بیسمارک] و گام گذاردن به راه انکشاف آزاد قانونی بود.

سرمایه‌داری دوره طولانی رکود در بازار بین‌المللی پس از سقوط سالهای ۷۰ [۱۸۷۰] را پشت سر می‌گذارد و مستقیماً به عصر درخشان انکشافی وارد می‌شد که یک دهه بطول می‌انجامد. بهمین ترتیب، جهان پس از بیست سال صلح لاینقطع، خاطرات دوران جنگ را که طی آن سیستم حکومتی معاصر اروپا تعمیدش را بخون یافته بود، پشت سر می‌گذاشت؛ این راه بنظر میرسید که راهی برای انکشاف بی‌سروصدای فرهنگی باشد. پندار و امید به یک تسویه حساب صلح آمیز بین سرمایه و کارمیان سوسیالیستها به وفور در حال رشد و نمو بود.

پیشنهادات دایر بر دراز کردن «دست بازسوی نیت خیر» وجه مشخصه اوایل سالهای نود [۱۸۹۰] بود؛ قول دایر بر «تحول تدریجی» غیر محسوسی به سوی سوسیالیسم وجه مشخصه سالهای آخر این [دهه]

بود. بحران، جنگ و انقلاب، تئوریهای پوسیده و البسه رانده جامعه معاصر بشمار میرفتند؛ پارلمانتاریسم و تریونیونیسم (tradeunionism)، دمکراسی در حکومت و دمکراسی در صنعت قرار بود دروازه‌ها را بسوی نظمی بهتر و نوین بگشایند.

روند واقعی حوادث باویرانی ترسناک خویش به تمام این اوهام پایان بخشید. بجای انکشاف نرم سوسیال‌رفرمیستی فرهنگ، از اواخر دهه نود [سده ۱۹م را] دورانی از افسار گسیخته‌ترین، شدیدترین نزاع‌های طبقاتی، دورانی از طوفان و فشار، سقوط و شورش، از لرزه و درهم پاشیدگی در اساس جامعه، آغاز گشته است. دوره دهساله انکشاف بالنده را دهه بعد با بحران جهان درهم کوب جبران ساخت.

دو دهه صلح جهانی، در دهه سده پیش، شش جنگ خونین، و در دهه نخست سده کنونی، چهار انقلاب خونین رخ دادند. بجای اصلاح اجتماعی قانون ضد بلوا، قوانین بازداشت و زندان - بجای دمکراسی صنعتی، تجمع نیرومند سرمایه در کارتل‌ها و اتحادیه‌های کارفرمایان و پراتیک بین‌المللی لاک‌آوت (lock-out) های غول‌آسا [را شاهد بودیم]؛ و بجای انکشاف بالنده دمکراسی حکومتی، شکست مفتضح بقایای لیبرالیسم بورژوازی و دمکراسی بورژوازی را.

تنها در آلمان سرنوشت احزاب بورژوایی از سالهای نود عبارت بوده است از: پیدایش و انحلال فوری و نا امید حزب ناسیونال - سوسیال؛ درهم ریختن اپوزیسیون لیبرال - اتحاد مجدد تکه‌های آن در باطلاق از تجاع و تبدیل مرکز از یک حزب خلقی رادیکال به یک حزب دولتی محافظه کار.

تغییرات در انکشاف حزبی در سایر کشورهای سرمایه‌داری شبیه

بوده است. امروز در همه جا، طبقه کارگر انقلابی خود را تنها در مقابل
 اجتماع متخاصم و متشکل طبقات حاکم و حملات نیرومند آنها که
 متوجه او است، می بیند.

«نشانه» ای که تحت آن کل این انکشاف در زمینه اقتصادی و
 سیاسی انجام یافته است، فرمولی که موافق آن نتایج اش را میتوان
 جستجو کرد عبارتست از: امپریالیسم.

این نه انکشاف نوینی است، و نه چرخش غیرمنتظره ای در روند
 تاریخی جامعه سرمایه داری. تدارکات نظامی جنگ، منازعات
 بین المللی، سیاست های استعماری، پابهای تاریخ سرمایه داری او را از
 گهواره تا کنون همراهی کرده اند. افزایش تجدید این عناصر تمرکز
 و انفجار عظیم این منازعات است که این عصر جدید را در انکشاف
 جامعه معاصر موجب شده است. در عمل متقابل دیالکتیکی، در آن
 واحد سبب و نتیجه این انباشت نیرومند سرمایه تشدید تضاد بین سرمایه
 و کار ناشی از آن در درون، و در خارج بین حکومت های سرمایه داری،
 زیر حمله سرمایه، امپریالیسم به مرحله نهائی خود، تقسیم جهان، وارد
 شده است. زنجیره ای از تدارکات نظامی مداوم بیسابقه رقابت آمیز
 بروی زمین و در دریا، در همه کشورهای سرمایه داری، زنجیره ای از
 جنگ های خونین که از آفریقا به اروپا گسترش یافته است، و هر لحظه
 ممکن است جرقه هایش آتش جنگ جهانی ای را مشتعل سازد، و افزون
 بر این، شیخ هزینه سنگین زندگی، گرسنگی عمومی در سراسر جهان
 سرمایه داری طی سال های زیاد دیگر نمی توان متوقفش نمود. آری،
 اینهاست «نشانه» هائی که بزودی جهان کار در پرتو آنها بیست و پنجمین
 سالروز پیدایش روز تعطیل خود را جشن خواهد گرفت. و هر یک

از این «نشانه‌ها» شاهد شعله‌وری است بر حقیقت زنده و نیرومندی ایده جشن روز اول ماه مه.

ایده درخشان اصلی جشن روز اول ماه مه عبارتست از اقدام مستقل توده‌های پرولتری، اقدام سیاسی توده‌ای میلیون‌ها کارگری که در غیر اینصورت اراده‌شان را می‌توانند از طریق خرده اقدامات پارلمانی که به وسیله مرزهای حکومتی از هم جدا میمانند و عمدتاً عبارتند از رای دادن به نمایندگانشان، بیان دارند.

پیشنهاد عالی لاوین (Lavigne) فرانسوی در کنگره بین‌المللی کارگران در پاریس [۱۸۸۹] این تظا در غیر مستقیم پارلمانی اراده پرولتاریا را با یک تظاهر مستقیم بین‌المللی - یعنی تظاهرات بمثابه تاکتیک مبارزاتی برای روز کار هشت ساعته، صلح جهانی و سوسیالیسم.

شگفتی ندارد اگر کل انکشاف، یعنی گرایش اساسی امپریالیسم در دهه اخیر عبارت بوده است از ملموس و واضح ساختن هر چه بیشتر این امر در نزد طبقه کارگر جهانی که اقدام مستقل وسیعترین توده‌ها، اقدام سیاسی خودشان تظاهرات توده‌ای، و اعتصابات توده‌ای - که دیر یازود باید به یک دوران نبرد انقلابی برای کسب قدرت حکومتی بیانجامد - میتواند پاسخ درست پرولتاریا به فشار بی سابقه سیاست امپریالیستی باشد. این لحظه تدارکات نظامی دیوانه‌وار و شهوت جنگ طلبی تنها موضوع نبرد مصممانه توده‌های زحمتکش، توانائی و آمادگی شان برای اقدام توده‌ایست که هنوز صلح جهانی را حفظ می‌کند و می‌تواند جنگ جهانی را بتعویق بیاندازد. و هر چه ایده روز اول ماه مه یعنی ایده اقدام توده‌ای بمثابه نمایش همبستگی بین‌المللی و بعنوان

تاكتيك مبارزاتى بهخاطر صلح وسوسيا ليسم، حتى در محكمترين بخش بين الملل، يعنى طبقه كارگر آلمان، رشد بيشترى بدواند، ما تضمين بيشترى خواهيم داشت كه از جنگ جهانى كه دير يا زود، آغاز خواهد شد، يك تسويه حساب ظفرمندانه كار بر سرمايه، نتيجه خواهد شد.

روزا لوکزامبورگ

لايپزيك، ۳۰ آوريل ۱۹۱۳

(ترجمه از متن فرانسه)

تاریخچه اعتصاب اول ماه مه

پس از سرکوب خیزش بزرگ ۱

مدت زیادی طول نکشید که نارضائی کارگران مجدداً ظاهر شد. در اواسط سالهای ۱۸۸۰ یک جنبش وسیع «هیجان کارگری» در حال گسترش از شهرهای بزرگ به سوی شهرهای کوچک بود. شاید بتوان گفت گروههای کارگری که در سال ۱۸۸۴ در شهر کوچک سدالیا (ایالت متروری) در حال شکل گرفتن بودند، نمونه بودند این گروهها تحت رهبری یک کارگر پینه‌دوز و رانندهٔ لوکوموتیو هر شب ملاقات کرده، وضع کارگران و نحوهٔ تغییر به بحث می‌نشستند؛ نظریات مختلف کارگری را مورد مطالعه قرار میدادند و پیمان عمل فوری می‌بستند.

(۱) خیزش بزرگ، نام جنبشی است که طی آن در روز ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۷ کارگران آمریکا اقدام به نخستین اعتصاب عام کردند. این اعتصاب نخست در شهر کوچک راه آهن مارتینزبورگ (ویرجینای غربی) در اعتراض به کاهش دست مزد ۱۰ درصد صورت گرفت و طی آن صنایع اساسی کشور راه آهن‌ها متوقف شد، پلیس یا شکست داده شد یا به قیام‌کنندگان پیوسته؛ بیش از ده شهر بزرگ آمریکا از این طریق فلج شدند و قدرت اداره شهرها به دست کارگران افتاد. این جنبش بزور سر نیزه نیروهای نظامی دولت فدرال آمریکا سرکوب شد.

* knights of labor

از این گروه‌های بحث بود که بعدها رهبری اعتصابات در این منطقه برخاست. کارگران ناراضی ترنس پادری، رئیس پاسداران کار، را که بزودی به بزرگترین سازمان کاری کشور آمریکا بدل شد، به وحشت انداختند. او در دسامبر ۱۸۸۴ بخشنامه‌ای سری صادر کرد که حاکی از ترس او از «تکرار [حوادث] ۱۸۷۷ در مقیاسی گسترده‌تر» توسط کارگران بود.

او نوشت «تغییری آهسته اما قاطع سراسر کشور را فرامی‌گیرد. بیش از پیش بحث دربارهٔ مسائل کاری بیش از هر موضوع دیگری وقت و توجه مردم را در تمام رشته‌های زندگی بخود معطوف داشته است... تعداد بیکاران در حال حاضر بسیار زیاد است، و مداوماً زیادتر هم میشود. کاهش دستمزد، حکم تعلیق کارگران، تعطیل کارخانجات و کوره‌ها، حوادث روزانه‌اند. چنانکه پیشتر هم اشاره کرده‌ام، در چنین اوضاع و احوالی این امری طبیعی است که کارگران، ناآرام و برافروخته شوند. تظاهرات در برخی از شهرهای بزرگ ما حجت این واقعیت‌اند.» البته تاریخ در اشکال ظاهری‌اش تکرار نمی‌شود، و موج اعتصابی ۱۸۸۶ - همانند امواج سالهای بعد - بر اساس ویژگی‌های خودش انکشاف یافت. هیچ دوره‌ای از اعتصابات عام در تاریخ آمریکا سرشتی چون سرشت قیام سراسری خیزش بزرگ سال ۱۸۷۷ را انکشاف نداد. برآستی که سرشت آن قیام سراسری ناشی از اوضاع و احوال شدیداً انکشاف نیافته و سازمان نیافته جامعه سرمایه‌داری آندوران بود. با این همه، مورخین سالهای ۱۸۸۰ را انقلابی‌تر ارزیابی کرده‌اند، اگر چه قهر کمتری در این خیزش‌های بعدی پدیدار شد. در ایسن دوران نیز، همچون در خیزش بزرگ کارگران نسبت به رکود عمومی که به بیکاری

و کاهش دستمزد منجر میشد، واکنش نشان میدادند، اما واکنشی با درجه عالی تری از برنامه ریزی، سازماندهی، و اهداف فکر شده.

به قول جان کامانز، نویسنده کتاب کلاسیک تاریخ جنبش کارگری در ایالات متحده، همه مشخصات ویژه حوادث دراماتیک سالهای ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷، سرعت تب آلود رشد سازماندهی، موج سراسری کشوری اعتصاب، ... کار بست گسترده تحریم، از بین رفتن بظاهر کامل تمام مرزهای تقسیم کننده طبقه کارگر - چه جغرافیائی، چه حرفه‌ای، قهر و هیجانی که این جنبش به همراه داشت، اینها همه علائم جنبش بزرگ طبقه کارگر غیر ماهر بود که سرانجام بپا خاسته بود. این جنبش بمشابه اعتراضی اساسی علیه ستم و تحقیر بسختی می توانست وسیله ملاحظاتی چون احتیاط و صلاح و مصلحت ترمز شود... این نهضت در تمام جوانب خود نشانی از یک جنگ اجتماعی را داشت. در هر اعتصاب بزرگی، نفرت مهار نشده‌ای نسبت به سرمایه ظاهر میشد. در تمام اقدامات پاسداران کار بیزاری شدیدی نسبت به سرمایه نشان داده میشد، و هر جا که رهبران میکوشیدند این بیزاری را مهار کنند، از طرف اعضا کنار زده میشدند، و دیگران که حاضر به قبول نظرات اعضا بودند به رهبری انتخاب میگشتند. هنگامیکه کارگران حس میکردند که دست بالا را دارند، احساس «یک وجب عقب نشینی در عدم قبول انتقال شکایات به دور میز میانجیگری تظاهر می کرد.»

دو ماه پس از صدور بخشنامه پادریلی، دستمزدها علاوه بر یک ده درصد قبلی، از برای کارگران راه آهن میزوری پاسیفیک، میزوری، کانزاس، و تگزاس و آباش - یعنی خطوط سیستم جنوب غربی شرکت جی گولد، پنج درصد دیگر کاهش یافت.

کارگران و آباش، بطور خود بخودی، روز بعد از کاهش دستمزدها دست به اعتصاب زدند، و اعتصاب بسرعت در میان دیگر کارگران در سیستم راه آهن جنوب غربی گسترش یافت. تا هفته اول ماه مارس اعتصاب به مهمترین مراکز سیستم راه آهن میزوری و تکزاس که ده هزار میل راه آهن را در برمی گرفت، سرایت کرد.

مسئولین اداری راه آهن کوشیدند صدها واگن باربری را که مجتمع شده بودند بحرکت درآورند. اماموقیتی کسب نکردند، زیرا رانندگان لو کوموتیوها نیز از اعتصاب پشتیبانی میکردند. هنگامیکه لو کوموتیوها روشن میشد و قطاری که به آن بسته میشد، اعتصاب کنندگان با این تمنا به راننده آن روی می آوردند: «بخاطر خانواده های خود و ما این لو کوموتیو را بحرکت نینداز». شرکت راه آهن میزوری پاسیفیک در پانزدهم مارس کاهش ۵ درصد را لغو، و دیگر خواست های کارگران پذیرفت.

در طول اعتصاب، کارگران راه آهن شرکت یونیون پاسیفیک، که اعضای پاسداران مار بودند، مبلغ سی هزار دلار بیک فعال سازمانده برای پشتیبانی از اعتصاب کنندگان فرستادند. در نتیجه اعتصابیون سیستم جنوب غربی اقدام به ایجاد انجمن های محلی پاسداران مار کردند. بزودی ۳۰ انجمن محلی با هزاران عضو پدید آمدند. شرکت های راه آهن تصمیم به اقدام علیه پاسداران مار گرفتند، و اخراج کارگران تعمیر گاهها را در و آباش آغاز کرده، و سپس تعمیر گاهها را کاملاً تعطیل کردند.

پس از مدتی همین تعمیر گاهها را با استخدام پنجاه «کارگر» اعتصاب شکن که به اسلحه و پنجه بوکس مسلح بودند، بازمی کردند.

درمقابله با این عمل تمام پاسداران کار که برای آباش کار میکردند دست به اعتصاب زدند. کارگران بقیه سیستم جنوب غربی از رهبران پاسداران کار تقاضای حمایت کردند. رهبران بابتی علاقه‌مندی به اعضای خود دستور دادند از بار زدن اجناس برای شرکت و آباش خودداری کنند و اگر این دستور بامزاحمت مأمورین شرکت روبرو شود، کمیته اجرائی شما بدینوسیله دستورداردهمه پاسداران کار را درسیستم راه آهن نامبرده در بالا بدون کوچکترین تأمل [به اعتصاب] فرا خواند.»

سیستم جنوب غربی تحت کنترل جی گولد بود که «زیرک وال - ستريت»* نام گرفته بود و شامل منفورترین اربابان صنعت لاستیک سازی بود. گولدا کنون که با اعتصابی با ابعاداعتصاب راه آهن ۱۸۷۷ روبرو شده بود، می‌رفت که کل سیستم او را به تعطیل بکشاند، تصمیم گرفت با کارگران کنار بیاید، حداقل برای مدت کوتاهی. او با هیئت مدیره پاسداران کار ملاقات کرد، و بنا بر قول اینان، گولد به مدیر کل شرکت و آباش توصیه کرد که خواسته‌های کارگران را بپذیرد. مدیر نیز قبول کرد که کارگران اخراجی را مجدداً بکار بگمارد و هیچ يك از مسئولین علیه پاسداران کار تبعیضی قائل نشود.

در تاریخ کار جان کاماند اهمیت این پیروزی به خوبی تشریح شده است: «در اینجا برای نخستین بار يك سازمان کاری در سطحی برابر بانیرومندترین سرمایه‌دار کشور به مذاکره نشست. این سازمان جی گولد را مجبور ساخت که او را بمشابه برابری نیرومند برسمیت بشناسد، امری که او به هنگام اعلام آمادگی خود برای مراجعه هر شکل کاری به مذاکره دو جانبه، بدان اعتراف کرد. توده‌های زحمتکش کاری *

* خیابان معروف نیویورک که مرکز مهم سرمایه‌های مالی، صنعتی و تجاری آمریکاست.

سرانجام قهرمانی را یافتند که قادر بود قدرت زورمندتر از خود دولت را نیز مهار کند. تمامی احساسات تلخی و نفرتی که طی دو سال رکود اقتصادی انباشته شده بود و نتیجه کاهش مکرر دستمزد و سلطه مشدد کارفرمایان بود، حال دیگر راه خود را در سازماندهی بزرگ پرچم تشکیلات نیرومند پاسداران کار یافته بود. نتایج این پیروزیها - که صفحه يك روزنامه‌های سراسر کشور را اشغال کرده بود عبارت بود از گسترش انفجاری ناگهانی اعتصابات بیشتر و خود پاسداران کار يك روزنامه‌نگار امور خارجی معاصر نوشت: «هر هفته اتحادیه‌های کارگری به انجمن‌های محلی [پاسداران کار] بدل میشوند، یا انجمن‌های [جدیدی] از درون اتحادیه‌های کارگری سازمان داده میشوند؛ و با هر روز انجمن‌های مختلط پا به حیات می‌گذارند. اعتصابات از شرق و غرب [کشور] در طول دو ازمده ماه گذشته بمقدار زیادی به رشد پاسداران کار افزوده است.» شیوه معمول عبارت بود از «نخست دست زدن به اعتصاب و سپس پیوستن پاسداران کار.»

رشد پاسداران کار اعجاب انگیز بود. آمار نشان دهنده آن است:

ژوئیه ۱۸۸۴ ۷۱/۳۲۶ نفر

» ۱۱۱/۳۹۵ ۱۸۸۵

» ۷۲۹/۶۷۷ ۱۸۸۶

[سازمان] پاسداران کار بدست نه کسارگر پارچه‌بر ناشناس بسال ۱۸۶۹ در شهر فیلادلفیا بنیاد گذاشته شده بود. این سازمان چون يك اتحادیه کارگری مخالف با کل سیستم دستمزد در آغاز با گرایشهای مذهبی تأسیس شد. چنانکه یکی از مؤسسين آن گفته بسود، سازمان پاسداران باید خواستهای خود را برای کارگران براساسی عالی‌تر از شرکت در

سود و فایده مادی و تخفیف ساعات و خستگی کار قرار دهد. این‌ها فقط آثار و اهداف جسمی با ماهیت‌اند؛ و اگر چه لازم، اما تنها تخته پرشی برای صعود به امر عالی‌تری بسا ماهیتی شریفتر هستند. دلیل واقعی و غائی باید بر اساس سرشت الهی و والاتر انسان استوار باشد، یعنی توانائی والا و شریف انسان برای کار نیک. کار زیاد از حد و دستمزد ناچیز مشاعر خداداد را آنچنان غبار آلود، کند و تحقیر می‌کند که سیمای خدا، که در بطن آن انسان خلق شد و بخواست خالق بزرگ می‌بایست آنرا معصوم سازد، دیگر بسختی قابل رؤیت است.

آن احساس بزرگی که در پاسداران کار متبلور شده بود عبارت بود از نظر همبستگی در میان کارگران، چه سفید پوست و چه سیاه پوست؛ خواه ماهر خواه غیر ماهر، چه زن و چه مرد. چنانکه نورمانور مورخ گفته است. «همبستگی کارگران سرعت اگر نه به یک عامل روانی، [دستکم] به یک واقعیت اقتصادی تبدیل می‌شد... مسئولین می‌کوشیدند به دستمزد بگیر آمریکائی بی‌آموزند که او نخست یک دستمزد بگیر، بنا، نجار، معدنچی، کفاش، و سپس یک کاتولیک، پرستان، یهودی، سفید پوست، سیاهپوست، عضو حزب دمکرات یا جمهوریخواه است. شعار مسئولین سازمان دایر بر اینکه «هر ستمی به یک نفر باید نگرانی همه باشد.» همه را سخت تحت تأثیر قرار داد. این احساس کرا را از جانب رأس سازمان، یعنی استاد اعظم، ترنس پادری تو صیغ شد:

«تا چندی پیش این اعتقاد در میان کارگران حاکم بود که تنها کسانی که به کار یدی اشتغال داشتند می‌توانستند کارگر نامیده شوند. کسی که در کنار میز کار، در کنار سندان، در پشت فرمان موتور لو کوموتیو و یا اعماق غم‌انگیز معادن کار می‌کرد، بر این باور نبوده که کسی که نقشه چیزی را می‌کشید که آنها درست می‌کنند، می‌تواند کارگر محسوب

گردد. نقشه کش، وقت نگهدار، منشی، معلم، مهندس، ویراستار، خبرنگار، یا خیاطانی که مورد سوء استفاده قرار می گیرند و بدترین حقوق را دریافت میدادند - یعنی زنان خیاط - نمی توانستند کارگر محسوب گردند... اکنون باید برپیشداوری و تبعیض که زائیده بیعدالتی و ستم گذشته است فائق آمد، و تمام کسانی که ذی‌علاقه به تولید برای بهروزی همه جهان هستند باید بفهمند که منافعی که یکی است.»

این احساس یگانگی طبقاتی در تقابل با روحیه اتحادیه‌های صنفی پدید آمد و شکل گرفت، روحیه‌ای که از آن زمان عموماً در میان صنعتگران ماهر، معروف به «اشرافیت کارگری»، که برای حفظ مقام ممتاز خود می‌رزمیدند، شیوع داشت. بنا بر نظر پآورلی، «احساسی که در کلام «وضع بخشی از طبقه مانمی تواند بهبود یابد مگر آنکه وضع همه با هم بهبود یابد» بیان میشد، برای اتحادیه‌های صنفی قابل پذیرش نبود؛ این کسان خود خواهانه سخت دست اندر کار بهبود بخشیدن به وضع تنها کسانی بودند که به ندای ایشان پاسخ گفته بودند.»

«شکستی که واقعاً موجب شد سازمان پاسداران کار پدید آید عبارت بود از شکست اتحادیه‌های صنفی در برخورد به حل رضایت بخش مسئله کارگری در اصل گسترده، دور رو و اساس آن: حق همگان در اینکه در امر یک نفر هم اظهار نظر کنند... حق آدمهای عادی، کارگران معمولی تر می باید مورد توجه نظم [مسئولین] جدید قرار می گرفت.»، در حالیکه برخورد اتحادیه‌های صنفی عبارت بود از اینکه «ما با هیچ کارگر عادی، با کارگران معمولی در هیچ سازمان کارگری ممزوج نمی شویم.»

پادرلی همچنین اشاره کرد که پاسداران از این نقطه نظر هم از

اتحادیه صنفی متفاوت بودند که پاسداران سیستم استمزاجی را می-پذیرفتند. بسیاری از اعضای اتحادیه‌های صنفی ظاهرآ این نظر را داشتند که مادام‌العمر بخدمت گرفته شده‌اند. ایشان از اینکه می‌توانستند شرایط بهتر کار در کارگاه و دستمزد بیشتری را بخواهند و تحصیل کنند، رضایت خاطر داشتند، و فکر نمی‌کردند که حقوقی فراتر از این دو داشته باشند. «در این زمان پاسداران و عموماً کارگران نظر دیگری داشتند. «ما قربانیان داوطلب سیستم وحشتناکی هستیم... ما نباید به جنگ انسان‌ها برویم بخاطر اینکه آنچه هستند حاصلی است از آنچه مامی کنیم... بلکه ضربه‌ای کاری و نیرومند بر اساس سیستمی که کارگر را بنده ارباب می‌سازد، وارد آوریم... تا زمانی که این سیستم کشنده یکی را در جنگ دیگری باقی می‌گذارد، کار و سرمایه در جنگ خواهند بود... از من بدور باد که بگویم می‌توانم راه را نشان دهم... من فقط می‌توانم پیشنهادی بر اساس تجربه‌ای که دارم ارائه دهم... یعنی اینکه سیستم مزدوری ملغی گردد.»

پاسداران، اگرچه نظر روشنی نداشتند که چگونه این پیشنهاد را در عمل بکار بندند، اما تالی (آلترناتیو) شان کلاً این بود که جامعه بر اساس تولید تعاونی سازمان داده شود. «اصل اساسی ای که سازمان بر پایه آن استوار بود، عبارت بود از تعاون (همکاری)؛ اما نه تعاونی بین انسان‌ها بمنظور اینکه ارزش سهام‌های مشترکشان تنها در یک مؤسسه تولیدی افزایش یابد، بل تعاونی بین حرف و صنوف مختلفی که از طریق آن انسان‌ها بمشابه کسانی که در بهروزی جامعه سهم دارند، حق ادامه حیات در روی کره ارض را می‌یابند.»

براستی نظریه طبقه مزدور دائمی - بسیار دور از این ایده‌آل

که هر کس می‌توانست به یک کارفرمای مستقل بدل شود - هنوز برای کارگران سالهای ۱۸۸۵ نظر به ای‌قوی‌ما غیر آمریکائی می‌نمود. نورمن ور می‌نویسد: «عدم علاقه جنبش کارگری به قبول مذاکره دستجمعی چون نقش حیاتی [در حیات این طبقه] عمدتاً ناشی از این بود که چنین پذیرشی، قبول سیستم مزدوری را هم در پی می‌داشت.»

با این همه، برغم مخالفتشان با سیستم مزدوری، رهبران پاسداران کار با اعتصابات و فعالیت‌های انقلابی بیش از پیش مخالفت می‌ورزیدند. پآدرلی نوشت: «من هرگز از اعتصاب حمایت نخواهم کرد، مگر اینکه این «اعتصاب» در کنار صندوق رأی‌گیری باشد یا چنان اعتصابی باشد که با غرش اشتباه‌ناپذیر توپ‌های اعتصاب کنندگان در میدان لگزینگتون Lexington به جهانیان اعلام شد. اما ضرورت اعتصابی چون این اعتصاب یاد شده اکنون وجود ندارد. کسانی که نام لگزینگتون را در تاریخ جهان معروف کردند ناچار شدند دست به اسلحه ببرند، زیرا نمی‌توانستند از رأی استفاده کنند. پآدرلی هنوز امیدوار بود که بتوان موقعیت گذشته کارگران را چون تولید کنندگان مستقل از طریق ایجاد تعاونی‌های تولید کنندگان و کنترل انحصارات از طریق دولت از نو مستقر سازد. او هراس داشت که اعتصاب افراد را از این وظیفه دور کند. و خطر بی‌نظمی انقلابی ایجاد کند. چنانکه خواهیم دید، مقدار زیادی از نیروی پآدرلی مصروف آن شد که از اعتصاب جلو گیرد یا آنها را تضعیف کند.

اما این مخالفت او مانع آن نشد که کسانی که طرفدار اعتصاب بودند. به پاسداران بپیوندند. چنانکه جان سونیتون، که شاید مهمترین روزنامه‌نگار کارگری آن عصر بود، نوشت: در حالیکه نظم [رؤسای پاسداران] مخالف اعتصاب است، اولین خبری که احتمالاً ما خواهیم شنید

حوادث نهائی بود، شایسته این عنوان را داشت». این جنبش شکلی این است که بعد از پایان یک اعتصاب، اعتصاب کنندگان با پاسداران کار وحدت می کنند. البته رهبری مانع اعتصاب پاسداران نمیشد، زیرا اگر چه در تئوری این سازمان بسیار متمرکز بود، در عمل هر انجمن محلی به ابتکار خود دست بکار می شد، و علیرغم مخالفت بالا دست به اعتصاب میزد.

در همانسالی که پاسداران روبه رشد می رفتند، یک گرایش انقلابی درون جنبش کارگری در حال انکشاف بود، که عموماً از آن بنام آنارشیسم از یاد میگردند.

آنارشیست ها همه «انقلابیون و سازمانهای کارگران مسلح در کشور» را به تدارک برای «مقاومت مسلحانه علیه هجوم طبقه سرمایه دار و قانون گذاران سرمایه داری، فرا خواندند. انکشاف این جریان ناشی از شکست مشهود اقدامات سیاسی و اتحادیه های صنفی و نکبت روز-افزون و رکود اقتصادی بود. برآستی، یکی از رهبران آنارشیستها، آلبرت یارسون، چند سال پیش از این، وقت خود را صرف مبارزات برای انتخاب شهرشیکاگو و نیز تحصیل هشت ساعت کار برای کارمندان دولت فدرال در واشنگتن کرده بود. در برنامه آنارشیست ها که به تصویب کنگره ۱۸۸۳ شان رسیده بود، بعضاً چنین گفته شده بود: پدران ما خود را از نوع ستم سیاسی بزور اسلحه آزاد ساختند؛ و فرزندان آنان نیز مجبور خواهند شد خود را از بردگی اقتصادی رها سازند. جفرسون می گوید «بنابر این این حق شماست، این وظیفه شماست که خود را مسلح کنید.» آنچه که ما تحصیل خواهیم کرد بسادگی نکات زیر خواهد بود:

۱- داغان ساختن حکومت طبقاتی کنونی به تمام وسائل؛ یعنی از طریق عملیات بی امان نیرومند بین‌المللی.

۲- ایجاد جامعه‌ای آزاد مبتنی بر سازماندهی تعاونی تولید.

۳- مبادله آزادانه کالاهای معادل باز بین سازمانهای تولید-کننده بدون تجارت و پول پرستی.

۴- سازماندهی تعلیم و تربیت بر پایه‌ای علمی، برابر و غیر مذهبی برای زنان و مردان.

۵- حق برابر برای همگان بدون تبعیض جنسی یا نژادی.

۶- تنظیم همه‌امور عمومی از طریق پیمان‌های آزادانه بین گروه‌ها و انجمن‌های مستقل (خودمختار)، بر پایه‌ای فدراتیو.

در بسیاری از نقاط آنارشیست‌ها تنها فرقه کوچکی بودند، اما در شیکاگو بخش مهمی از کارگران باین گرایش انقلابی پیوستند. در سال ۱۸۸۴ بخش بزرگی از کارگران سیگار ساز طبقه چپاول شده را به قیام علنی «فرا خواندند» از انجمن متحد اصناف و کارگران بیرون آمدند و اتحادیه کارگری مرکزی را همراه با کارگران آلمانی فولاد سازی، کارگران نجار و مبیل ساز و قصاب بوجود آوردند. در آخر سال ۱۸۸۵ اتحادیه کارگری مرکزی تقریباً بهمان قدرت کمی انجمن پیشین رسیده بود. و در آوریل ۱۸۸۶ این اتحادیه یازده اتحادیه بزرگ شهر را دزبر می‌گرفت.

۱۸۸۶ سال جوش و خروش بود. یکی از معاصرین این سال را بدرستی «سال رستاخیز عظیم کارگری» خواند. مورخین آنرا «سال انقلابی و رستاخیز بزرگ» نامیده‌اند، که «بیش از سال ۱۸۸۷ که سال

بخود گرفت که در اصل نه از طرف آنارشیست‌ها و نه از جانب پاسداران کار ارائه شد. موج اعتصابی عظیمی بود که در اعتصاب عمومی سراسری کشور به اوج خود رسید. آمار زیر آنچه را که رخ داد، حکایت می‌کند:

سال	اعتصاب	تعداد مؤسسات	تعداد اعتصابیون
۱۸۸۱	۴۷۱	۲۹۲۸	۱۲۹۵۲
۱۸۸۲	۴۵۲	۲۱۰۵	۱۵۴۶۷۱
۱۸۸۳	۴۷۸	۲۷۵۹	۱۴۹۷۶۳
۱۸۸۴	۴۴۳	۲۳۶۷	۱۴۷۰۵۴
۱۸۸۵	۶۴۵	۲۲۸۴	۲۴۲۷۰۵
۱۸۸۶	۱۴۱۱	۹۸۹۱	۴۹۹۴۸۹

بطور خلاصه، تعداد اعتصابیون در سال ۱۸۸۶ سه برابر میانگین ۵ سال پیشین بود و تعداد مؤسسات زیر اعتصاب تقریباً چهار برابر شد. همه حرف و همه نقاط در اعتصاب شرکت داشتند.

افزون بر این، سرشت اعتصابات بنحوی اساسی تغییر یافتند. طی سالهای رکود اقتصادی پیش از ۱۸۸۶، اعتصابات بیشتر بخاطر مقابله با کاهش دستمزد رخ میدادند. حال دیگر با تجدید فعالیت اقتصادی، اعتصابات بیش از هر چیز بخاطر مسائلی چون تحصیل ۸ ساعت کار در روز، استخدام و اخراج کارگران، سازماندهی کار و قدرت خود کامانه سرکارگر و ناظر در کارخانه بود.

این موج در اواخر سال ۱۸۸۵ با «حرکات خودبخودی توده‌های غیرمتشکل» آغاز شد. نمونه‌ای از این حرکات اعتصابی بود که در شهر

ساگیناوالی *saginowvalley* در ایالت میشیگان بخاطر ده ساعت کار در روز آغاز شد. قانونگذاران، قانونی برای تحدید طول کار به ده ساعت کارتصویب کرده بودند که غیر قابل اجرا می نمود. در مقابل با این امر، کارگرانی که عمدتاً لهستانی الاصل و آمریکائی بودند، با سازماندهی بسیار ناچیز پیشین، در کارخانجات چوب بری دست به اعتصاب زدند تا خواستار ده ساعت کار بدون دستمزد گردند. کارگران اعتصابی از کارخانه به کارخانه مارش میرفتند و از رفقای کارگر خود می خواستند کار خود را ترک کنند و صنایع چوب بری را تعطیل کنند... اگرچه کارفرمایان بیش از ۵۰ پلیس مخفی به محل فرا خواندند و عده زیادی پلیس کوشیدند در امر اعتصاب دخالت کنند، اما اعتصاب پس از دو ماه به موفقیت رسید. کارگران سیستم راه آهن جی گولد در این موج اعتصابی نمونه بودند. اینان قدرت خود را در اعتصابات پیشین کشف کرده، و سازمان و هماهنگی خود را انکشاف داده بودند. اما با این همه هنوز در زیر سلطه قدرت خود کامه کارفرمایان قرار داشتند، دستمزدهایشان مداوماً کاهش می یافت یا مورد دستبرد قرار می گرفت، خودایشان خودسرانه از کاری به کاری دیگر منتقل میشدند، زیر فشار مأمورین راه آهن قرار می گرفتند و به شکایاتشان رسیدگی نمیشد. هنگامیکه یکی از اعضایشان بخاطر شرکت در یک جلسه اتحادیه کاری اخراج شد، اگر چه او قبلاً کسب اجازه کرده بسود، اعتصابی که مدتها بود لزوم شروعش احساس شده بود، در ششم ماه مارس ۱۸۸۶ آغاز گشت.

نامه زیر که یکی از اعتصابیون به یک روزنامه کاری آرنزمان نوشته شده، روحیه حاکم آن اعتصاب را تشریح می کند:

«به جهان بگوئید که کارگران سیستم راه آهن گولد در اعتصاب

است. ما بخاطر اجرای عدالت در حق خود و هم نوعانمان در همه جا دست به اعتصاب زده ایم. ۱۴ هزار کارگر در اعتصابند... من به همه کارمندان راه آهن در همه جا می گویم... خواسته خود را دایر بر ۸ ساعت کار در روز بدون کاهش دستمزد مطرح سازید. برای هر زحمتکشی ۱/۵ دلار دستمزد روزانه بخواهید. بخواهید

اعضای خانواده و خودتان بیش از یک سنت (یکصدم دلار) برای هر میل مسافت به راه آهن بپردازید. همه شکایات خود را یکجا مطرح سازید و تا آخرین نفر از کارخانه خارج شوید و تا تأمین رضایت کامل کنید. حقوق خود را بخواهیم و استثمارگران را وادار سازیم خواهی استهای ما را بپذیرند.»

بنا به قبول روث آلن، مورخ این اعتصاب، اهداف اعتصابیون این بود که کارگران چون «همپراز و در مسئولیت برابر» بسا اعضای هیئت مدیره در «اداره سیستم راه آهن گولد» شناخته شوند. بنا بر قول کارگری که اخراجش جرجه اعتصاب را روشن ساخت، شناسائی [امر بالا] بدین معنی بود که مسئولین شرکت بجای آنکه تمام قدرت را خود در دست داشته باشند، می باید «کمیته ای را که از جانب نظم [رهبری پاسداران کار] منصوب می شود برسمیت بشناسند و با آن برای حل دشواریها و رسیدگی به شکایات کارگران وارد مذاکره شوند»... ه.م. هاگی، مدیر عالی رتبه شرکت درمحل با این نظر موافقت کرد که زمان آن رسیده است که «این مسئله باید حل گردد که آیا او باید راه آهن اش را خود اداره کند یا بخواهد تا پاسداران کار آنرا بگردانند.»

هنگامیکه اعتصاب در سیستم راه آهن تگزاس و پاسیفیک شروع شد، جوزف بوکانن، یکی از فراطبی ترین رهبران پاسداران کار کوشید

کارگران دیگر را در سیستم سوات وست از ابراز همبستگی با اعتصابیون باز دارد. «بگوئیم که فرمان اعتصاب صادر شده، و کارگهاها تعطیل شده‌اند، اگر چه قطارها هنوز حرکت می‌کنند. شما هم مثل من خوب میدانید که نمی‌توانید یک شرکت راه آهن را هنگامیکه قطارها هنوز حرکت می‌کنند، شکست دهید. لذا شما خواهید کوشید قطارها را متوقف سازید. پلیس، ژاندارم‌های دولت فدرال، معاونین کلانتریها، پاسبان‌ها، مثل موز و ملخ محوطه‌های ایستگاهها و خطوط راه را پر خواهند کرد؛ شما باید آنها را بیرون بریزید. شما آمده‌های گردن کلفتی هستید و پیر از نیرو؛ پس من معترفم که شما می‌توانید آنها را شلاق بزنید. پس نیروهای پلیس ایالتی که قطارها از آنها رد میشوند فرا خوانده شوند تا رو در روی شما بایستند. این نیروهای پلیس چه کسانی هستند؟ مستی لات ولوت و لنگگ دراز، اما در عین حال تعلیم دیده و مسلح برای کارشان. اما در عین حال در این بخش از کشور که شما هستید کمبود اسلحه وجود ندارد و شما خود تیراندازان خوبی هستید. بعلاوه، شما برای اصول و سعادت خانم و بچه‌ها نبرد خواهید کرد. اگر شما مردان شجاع باشید و رهبری هوشمندی داشته باشید، می‌توانید کلک پلیس‌ها را بکنید. آنوقت چه خواهد شد؟ قضات دولت فدرال که جاده‌های کشور تحت نظرشان اداره میشود، از رئیس جمهور خواهند خواست به یاری‌شان بشتابند، آنچه را که دیگر اکنون به انقلاب مسلحانه، و در واقع به قیام مبدل شده است، بدست سربازان ارتشی سرکوب کند. با این همه تعمیرکنان راه آهن، سوزن بانان، ریل داران، تلگرافچیان و کارگران ذغال سنگ و معادن در سراسر ایالت میزوری، کانزاس، آرکانزاس، نبراسکا و مناطق سرخ پوست نشین به اعتصاب پیوستند.

بنابر نوشته نیویورک تایمز، «بیک اعتصاب» در ایالت میزوری حتی تا آنجا گسترش یافته بود که:

«بخشی از کسار گران که تصور میرفت آخرین دسته باشند به اعتصاب پیوستند. کمک کارگران کشاورزی در این مناطق از کارفرمایان خود اضافه حقوقی معادل ۱۵ تا ۲۰ دلار با حق خوابگاه تقاضا کرده‌اند در آنجا این خواسته رد شد، و در نتیجه آن ۵۰ نفر کار را رها کردند اکنون کارفرمایان خواسته آنها را پذیرفته‌اند. . . و طراحان اکنون امیدوارند که این درخواست برای سراسر ایالت عمومی شود.»

اعتصاب بزرگ جنوب غربی در روز اول ماه مارس ۱۸۸۶ آغاز شد، آنهم با اشغال تعمیر گاهها، شبیه شکلی که سالهای بعد در اعتصابات بست نشینی متداول شد. هنگامیکه کارگران، کارگاه را ترک میگفتند از اعتصابیون مسئولینی برای نظارت به کارگاهها و انبارها گمارده شدند، تا از صدمه به آنها جلوگیری کنند. اما بزودی شرکت‌های راه آهن دهها حکم توقیف و احضاریه از برای اشغالگران از دادگاهها تحصیل کردند؛ عدم حضور اینان در دادگاه بمعنی سرپیچی از حکم دادگاه تلقی شد. علاوه بر این، پلیس‌های ویژه‌ای بخرج شرکت‌های راه آهن همراه زیادی معاون کلانتر برای اجرای احکام دادگاهها بسیج شدند.

بمنظور شکستن اعتصاب، شرکت‌ها از طریق آگاهی اعتصاب-شکنان را وسیعاً به کار دعوت کردند. در یک مورد عجیب و غریب نه کارگر در نثو اورلئان استخدام شده و با تضمین اینکه اعتصابی در کار نیست به مارشال در ایالت تگزاس اعزام شدند. اینان پس از ورود به محل به‌عنوان کلانتر دولت فدرال و حافظ املاک شرکت قسم خوردند. فردای آن روز این نفر در روزنامه محلی نوشتند که «پس از انجام

تحقیقات لازم و شنیدن نظر هر دو طرف نزاع، مسا بدون کوچکترین تردیدی به وجود اعتصاب پی برده ایم، و بعنوان مردانیکه در مقابل مردان دیگری قرار داریم، نمی توانیم بهیچ وجه مشغول بکار شویم و از این طریق لقمه نانی را از چنگ یک رفیق کارگر بیرون کشیم. هر چند که خود سخت بدان نیازمند باشیم.» پس از این، سرکلانتر دولت فدرال در تکزاس شرقی این نه تن را به اتهام سرپیچی، تحریرص، و لطمه به شرکت از طریق عدم آمادگی برای کسار و قبول وسیله نقلیه مجانی، دستگیر کرد و هر یک را به ۳ تا ۴ ماه حبس در زندان شهرستان گلاوستون محکوم نمود.

واکنش نمونه وار کارگران در مقابل اقدام به شکستن اعتصاب عبارت بود از «کشتن» موتورها. این امر از طریق خاموش کردن آتش-خانه موتور، تخلیه آب، بهم زدن ارتباطات موتور، و خراب کردن برخی اجزاء لوکوموتیو انجام می گرفت. کارگران همچنین کوشیدند از طریق تخریب ریلها، آتش سوزی در ایستگاهها، بشکه های آب و کارگاهها، مانع از آن شوند که اعتصاب شکنان عملیات را آغاز کنند...
بعلاوه، شرکت های راه آهن، باتکیه به نیروهای مسلح، کوشیدند اعتصاب را بشکنند. این اقدام در شهر فلسطین (ایالت تکزاس) آغاز شد. در این نقطه ۳۰۰ تسمه ارتباطی، ۵۰۰ چفت اتصالی و اگون، و ۵۰۰ دسته چفت را کارگران پیاده کرده بودند، و از ۳۷ لوکوموتیو، دو تا از خط خارج انداخته شده بودند، هشت تا در دست اعتصابیون ضبط بود، و ۲۷ تای دیگر «کشته» شده بودند. هنگامیکه کارگران اعلام داشتند که اجازه نخواهند داد که هیچ قطاری حرکت کند، کلانتر شهر ۲۰۰ مرد مسلح را فرا خواند تا خطوط را تخلیه و آماده کنند؛ اولین قطار به

همراهی محافظین مسلح آغاز بکار کرد. در شهر فورت وورت (تگزاس) يك هفت تیر کش با سابقه باسبک فیلم معروف به کابوئی (که یکبار در ایالت نیومکزیک دو نفر «دهقان اشغالگر» را بقتل رسانده، ولی از دستگیری نیز گریخته بود.) کفیل کلانتر شهر بود. او برای رد شدن قطار از این شهر اقدام به تیراندازی کرد، و در نتیجه آن - پنج شش نفر پلیس و کارگر کشته یا مجروح شدند. پس از این، يك گروه صدنفری پاسبان در شهر تشکیل و تقریباً سیصد پلیس ایالتی نیز بسرعت وارد آنجا شدند. يك خبرنگاری صحنه را بشرح زیر توصیف کرد:

«بی قانونی و بی نظمی بر شهر فورت وورت مسلط شده است. یکهزار کارگر از جان گذشته علیه قانون و مجریان آن بها خاسته اند و ارادهٔ see we ها کم است... از ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه صبح شهر وندان که از طرف کلانتر فرا خوانده شده بودند، دست بکار تعمیر خط میزوری پاسیفیک شدند. اعتصابیون و پاسداران کار و سمپات‌هایشان بتعداد حداقل ۴۰۰ نفر، از پیش در آنجا حضور داشتند. بسیاری از آنان حتی از شب قبل در آنجا مانده بودند... در حدود ساعت ۹ صبح بیش از سه هزار نفر در خطوط راه آهن تجمع کرده بودند.

در ساعت ده يك قطار در یکی از خطوط جنبی آماده شد. يك لوکوموتیو میزوری پاسیفیک کاراژ تکزاس و پاسیفیک را ترك گفت و اعتصابیون فریاد کشیدند، «داره می‌آد!!» برای او کو موتیو دوازده افسر پلیس سوار بودند... در کنار آن هم ده دوازده نفر دیگری قرار داشتند. کارگران به آن هجوم بردند، اما افسران آنها را بعقب راندند و برق هفت تیرها در نور آفتاب بنحوی تهدید آمیز چشمها را خیره کرد.

یکی از اعتصابیون فریاد زد «موتور را بکش!! موتور را بکش!!»

وعده کثیری از جمعیت بسوی لو کوموتیوها روان شدند.

یکی از معاونین کلانتر فریاد بر آورد «اولین کسارگری را که دست به این لو کوموتیو دراز کند خواهم کشت.»

افسرانیکه در کنار لو کوموتیو در صف ایستاده بودند، محل خود را ترک گشته و کارگران را به چپ و راست هل میدادند و پرتاب می کردند کسی بآن لو کوموتیو دست نزد، اما کارگران فرصت را غنیمت شمرده بین قطارها رفته، سوزن‌ها را کشیده، برخی از چفت‌ها و تسمه‌ها را بیرون کشیدند. کلانتر، مادوکس، فرمان حرکت لو کوموتیو را داد، اما هیچ قطاری حرکت نکرد و اعتصابیون آنقدر فریاد مسخره آمیز کشیدند تا صداهایشان گرفت.

این فرآیند در نهم ماه آوریل در شهر سن اوئیز شرقی به اوج خود رسید که طی آن گروهها از معاونین کلانتر بسوی مردم تیراندازی کردند، نه نفر را کشتند و عده زیادی را مجروح ساختند. کارگران با به آتش کشاندن تعمیرگاهها و محوطه خطوط راه آهن و تخریب ۷۵ هزار دلار از اموال شرکت مقابله کردند بنا بر قول نیویورک تایمز این حادثه هنگامی آغاز شد که یکی از کارگران پایش را بروی تکه‌ای از اموال راه آهن گذاشت. او دستگیر شد، و چون بخشی از جمعیت برای نجات او بجلو یورش برد،

«تیری رها شد که بدنبال آن تفنگ‌های وینچستر شروع به آتش کردند. فریاد و جیغ جمعیت تا پلی که در ۵۰۰ متری قرار داشت شنیده میشد. صدای تلق تلق تفنگ‌ها مرتباً بگوش میرسید. جمعیت به دو قسمت نامساوی تقسیم شد و در دو جهت مخالف متواری شد. ترور مسلط بود و هر کس را که در مقابل خود می یافت می راند. گلوله‌های مرگبار از

فاصله ای کم بسوی دیواری از گوشت و پوست حرکت می کردند... در روی پل خانم پفر که از پشت مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود و نخاعش بنحوی مرگبار مجروح شده بود، قرار داشت؛ در جای دیگر جان بونر، يك كـار گر معدنچی، بقتل رسیده بود؛ جسد دیگر از آن اسکار واشنگتن رنگرز بود؛ پاتریك دريسكول که كمك كار گر و آباش بود نیز جان داده بود...

پس از اینکه جمعیت در حال فرار از حالت ارعاب بیرون آمد، و دید که مهاجمین در حال فرار بسوی انبار لوئی ویل ونش ویل هستند، فریاد بر آورد «مسلح شوید، مسلح شوید!» و کسانی که بر فراز جنازه ها ایستاده بودند قسم یاد کردند که انتقام وحشتناکی بگیرند. خشمگین-ترین کارگران بسرعت به شهر رفتند و همه اعتصابیون را به مسلح شدن فرا خواندند تا معاون کلانتر شهر را بمحض رویت به قتل برسانند. کارگران رنگ پریده بزودی مسلح به هفت تیر و تفنگ در شهر پدیدار شدند...» رهبران پاسداران کار کوشیدند مانع برخورد کارگران شوند. یکی از آنان کارگران را بشرح زیر مخاطب قرار داد:

«برادران، من از شما استدعا می کنم آرام باشید و به خانه هایتان باز گردید؛ استدعا می کنم کاری عجولانه نکنید! فراموش نکنید که این سازمان به قیمت چه سختی هائی ساخته شده است. آنرا به ضرب يك اقدام عجولانه منهدم نکنید.»

با این همه نیویورک تا یمز چند ساعت بعد گزارش داد:
 «آسمان از آتش انبارنش و ییل و لوئی و ییل سرخ شده بود. جمعیت دست به کاری زده بودند که مقابله اش میدانست. طولی نکشید که آتش فراتر از واگون ها رفت و از نیمه شب انبارهای دیگری چون

کاپروشورت لاین در شعله‌های آتش می سوخت.»

فرماندار با اعزام ۷۰۰ ژاندارم، در شهر لسوئی ویل شرقی حکومت نظامی اعلام کرد. کارگران علیرغم چنین مقابله‌ای دوماه دوام آوردند؛ اما شرکت محاصره آنها را بکمک اعتصاب‌شکنان وقهر مسلح درهم شکست و آنان سرانجام مجبور شدند شکست خورده به سرکار برگردند. آخرین فراخواند برای پایان دادن به اعتصاب در روز چهارم ماه مه رسید، اما غالب اعتصابیون حاضر نشدند به سرکارهایشان که در اشغال اعتصاب‌شکنان بود، برگردند.

ساعات کمتر کار در روز از مدت‌ها پیش هدف کارگران، هم بخاطر کاهش رنج کار و هم بخاطر گسترش کار به تعداد بیشتری کارگر و تحفیف بیکاری.

از سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ انجمن‌های اصلاح طلب کارگری برای نخست قانون ده ساعت کار و سپس ۸ ساعت کار در روز فشاری آوردند. اما پس از اینکه چنین قانونی به تصویب رسیده بود، باز هم بی‌جان مانده، اجرا نمیشد.

ساعات کمتر کار در روز از مدت‌ها پیش هدف کارگران، هم بخاطر کاهش رنج کار و هم بخاطر گسترش کار به تعداد بیشتری کارگر و تحفیف بیکاری بود.

از سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ انجمن‌های اصلاح طلب کارگری برای اجرای قانون ده ساعت کار و سپس ۸ ساعت کار در روز فشار می‌آوردند. اما پس از اینکه چنین قانونی به تصویب رسیده بود، باز هم بی‌جان مانده، اجرا نمی‌شد.

برخی از اصناف نیز کوشیده بودند هم از طریق اعتصاب و هم

مذاکره، ساعات کار را تقلیل دهند، اما موفقیت محدودی بیش نداشتند. زیرا اگر همه سیستم هشت ساعت کار در روز را نمی پذیرفتند، برخی شرکت‌ها در موقعیت رقابتی ضعیف‌تری قرار می گرفتند.

فدراسیون اتحادیه‌های کارگری و صنفی متشکل که سازمانی در حال موت بود، بسال ۱۸۸۴ قطعنامه‌ای بتصویب رساند که برابر آن «۸ ساعت کار از روز اول ماه مه ۱۸۸۶ طول قانونی روز کار خواهد بود». بنا به قول مورخ آمریکائی، نومنور، «بخت چنین خواست که قطعنامه‌ای که در روزهای تاریک سال ۱۸۸۴ بتصویب رسیده بود، در سال انقلابی ۱۸۸۶ به ثمر برسد و پرچم متحد کننده و فریاد رزمجویانه نیروهای مبارز آنسال گردد... اقدام ناچیزی که در اثر تغییر اوضاع و احوال ۱۸۸۶ به یک تهدید انقلابی بدل شد.»

چنانکه قطعنامه مصوبه آن فدراسیون بتاريخ دسامبر ۱۸۸۵ اشعار میدارد، نظر به اعتصاب عمومی برای دفاع از روز کار هشت ساعته از شکست سایر شیوه‌های مبارزه منتج شد. در این قطعنامه گفته میشود: «خیال پردازی خواهد بود اگر انتظار رود که استقرار روز کار هشت ساعته از طریق قانون گذاری انجام پذیرد، وخواست متحد برای کاهش ساعات کار، بمدد سازمانی مستحکم و منضبط بمراتب موثرتر از هزاران قانون خواهد بود که اجرای آن بستگی به حسن نیت سیاستمداران جاه طلب و دولتیان لاشخور صفت دارد.» فراخواند اعتصاب عمومی بر این نظر استوار بود:

«که کارگران در اقدام خود برای اصلاح اوضاع و احوال اقتصادی باید صرفاً به خود و قدرت خویش تکیه کنند.»

جنبش اعتصابی اول ماه مه از سازمانهای موجود حمایت ناچیزی

دریافت داشت. فدراسیونی که در اصل ضرب الاجل اول ماه مه را گذاشته بود آنقدر ضعیف بود که بهنگام رأی گیری تنها ۲۵۰۰ نفر از اعضای آن به برنامه اعتصاب رأی دادند. پآدرلی، رهبر پاسداران کسار در آغاز با اعتصاب روز اول ماه مه مخالفت ورزید. در يك بخشنامه سری، او پیشنهاد کرد که بجای اعتصاب، هر يك از سازمان‌های عضو از اعضای خود بخواهد «انشائی در همه مسئله هشت ساعت کار بنویسد.» آنارشیت‌ها نخست استدلال میکردند که جنبش هشت ساعت کار مصالحه‌ای است با سیستم مزدوری. روزنامه ایشان بنام آلام (زنگ خطر) اعلام داشت که «این مبارزه‌ای از پیش باخته است... و اگر چه سیستم هشت ساعت کار باید مستقر شود، اما کارگران مزدور چیزی تحصیل نخواهند کرد.»

اما نظریه يك اعتصاب عمومی برای روز کار هشت ساعته بر مغزدها هزار کارگر مستولی شده بود و علیرغم مخالفت رهبران کشوری، این جنبش از نظر محلی در سراسر کشور جان و جوشی گرفت. سازمان‌دهندگان محلی پاسداران کار علیرغم اعتراض سازمان کشوری، انجمن‌های محلی جدیدی بدور شعار روز کار هشت ساعته سازمان دادند. یکی از اینان در يك شب سه انجمن جدید بوجود آورد، و این علیرغم این دستور بود که قبل از این که انجمن جدید پدید آید، اعضای آن باید در پنج جلسه مقدماتی شرکت کرده باشند.

در ماه فوریه ۱۸۸۶، ۵۱۵ انجمن محلی جدید سازمان داده شدند. منشی پاسداران کار در منطقه انجمن‌های شهر بوستون در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۸۸۶ گزارش داد که سازمان در ظرف سه ماه گذشته عضویت خود را سه برابر کرده است و در منطقه بوستون تعداد اعضا نسبت به ۱۳ هفته

قبل بیش از چهار برابر شده است.

رهبری از پیکار جوئی اعضای جدیدی که بسوی سازمان هجوم می آوردند سخت پریشان شده بود. پادری شکایت کرد که «اکثریت تازه واردین دارای کیفیتی که سازمان در گذشته طالبش بود نیستند.» رهبری سازماندهی انجمن‌های جدید را برای مدت چهل روز معلق ساخت. اما سازماندهندگان محلی بکار خود ادامه دادند، منتها اعلام عضویت‌های جدید را تا گذشت ۴۰ روز مسکوت گذاشتند. رهبران پاسداران کار بمنظور متوقف ساختن رشد سازمان خودشان از تصویب عضویت ۳۰۰ کمیسیون سازماندهندگان سر باز زدند، و بالاخره تمام سازماندهندگان را معلق کردند.

پادری تصویر روشنی از آنچه در سطح محلی میگذشت بدست میدهد. «در آغاز سال ۱۸۸۶ بسیاری از انجمن‌های محلی جدید مشغول تصویب قطعنامه‌هایی بخاطر و احترام جلسه عمومی برای تعیین روز اول ماه مه، ۱۸۸۶، بمثابة روزیکه طی آن برای هشت ساعت کار اعتصاب باید کرد، شدند. این قطعنامه‌ها به کارسمر مسئول عمومی ارسال می شد که بلافاصله متوجه خطری شد که از طریق نادانی اعضای جدید اورود سازمان را تهدید میکرد. بسیاری از این جدیدالورودها با اظهارات کاذب جلب شده بودند. بسیاری از سازماندهندگان برای «رشد تعداد اعضا،» به حفظ این خوش باوری کمک می کردند.»

در این لحظه پادری کوشید عامدانه جنبش رادچاروقفه (سابوتاژ) سازد. او بخشنامه‌ای مخفی به سازمانهای محلی پاسداران کار فرستاد و گفت که «هیئت اجرائی پاسداران کار هرگز روز اول ماه مه را برای هیچ اعتصابی معین نکرده‌اند، و چنین کاری نیز نخواهند کرد. هیچیک

از انجمن‌های محلی پاسداران کار نباید بخاطر سیستم هشت ساعت کار در روز در روز اول ماه مه با این تصور دست باعتصاب بزنند که از مرکز (رهبری کشوری) فرمانبرداری می‌کنند، زیرا چنین فرمانی نه داده شده و نه داده خواهد شد.» این جنبش از تصادم طبقاتی حکایت میکرد که مورد نفرت پادری بود. مخالفت رهبری پاسداران کار مانع آن نشد که اعتصاب انجام نپذیرد، یا اینکه انجمن‌های محلی آن سازمان وسیعاً در آن شرکت نجویند، اما به اتحاد و اثر بخشی جنبش لطمه شدیدی وارد ساخت.

عملیات تهییجی مقدماتی برای اعتصاب در ماه مارس ابعاد گسترده‌ای یافت و در ماه آوریل به اوج خود رسید. تعداد قابل ملاحظه‌ای اعتصاب برای روز کسار هشت ساعته پیش از موعد مقرر آغاز شدند؛ شعار هشت ساعت کار روزانه و اردمبارزات کارگری برای مسائل دیگر نیز شد، و تظاهرات وسیعی برای هشت ساعت کار در سراسر کشور برگزار شد. این جنبش در شهرهای مهم صنعتی چون شیکاگو، نیویورک سین سیناتی، بالتیمور، میل واکسی، بسوستون، پیزبرگ، سن لوئیز، و واشنگتن متمرکز بود. حتی قبل از روز اول ماه مه تقریباً ۲۵۰ هزار کارگر در سراسر کشور در جنبش روزی هشت ساعت کار شرکت داشتند. در حدود ۳۰ هزار کارگر قبلاً روزی هشت ساعت کار یا روز کوتاه‌تر از پیش را تحصیل کرده بودند. دست کم شش هزار در هفته آخر ماه آوریل در اعتصاب بودند. در ماه آوریل تخمین زده می‌شد که دست کم صد هزار کارگر آماده اعتصاب برای تحصیل خواست‌های خود شده بودند. اما این جنبش بمراتب عظیم‌تر از آن شد که پیش‌بینی شده بود. تا هفته دوم ماه مه در حدود ۳۴۰ هزار کارگر در اعتصاب شرکت کرده بودند، که ۱۹۰ هزار آن‌ها همچنان در اعتصاب بودند.

۸۰ هزار در شیکاگو، ۴۵ هزار در نیویورک، ۳۲ هزار در سین سیاتی، ۹ هزار نفر در بالتیمور، ۷ هزار در میل و آکسی، ۴۷۰۰ در بوستون، ۴۲۵۰ نفر در پیزبرک، ۳ هزار در دیترویت، ۲ هزار در سن لوئی، ۱۵۰۰ در واشینگتن و ۱۳ هزار نفر در شهرهای دیگر. بنا به قول برادستریت، ۲۰۰ هزار نفر موفق شدند روز کوتاهتری را تحصیل کنند.

هزل نویس سوسیالیست، اوسکار آمرینگر، نیم قرن بعد، روز اول ماه مه ۱۸۸۶ در شهر سین سیاتی را بشرح زیر توصیف کرد. اوتازه از آلمان وارد شده بود و در یک کارخانه میل سازی کار می کرد که کلا از مغازه نجاری پدرش متفاوت بود. «در اینجا همه چیز با ماشین انجام میشد. تنها کار ما مونتاژ چسباندن تکه بهم، وسوهان کاری بود. و فلان قدریون در مقابل هر میز یا صندلی. تنها تخصصات کارخانه، سرعت مقام اول را داشت، کیفیت استاد کاری در درجه آخر قرار داشت...

«کار مداوم و خسته کننده بود. ساعات کار رنجور کننده؛ دستمزد من روزی یک دلار، بهار هم آغاز می شد. پرندگان و تپه های آبی رنگ شاد باش می گفتند. و هنگامیکه مبلغین پاسداران کار به کارگاه ما یورش آوردند، و پیغام الهی کار کمتر در مقابل مزد بیشتر را رساندند، من از آن ایشان شدم.»

آمرینگر عضویت اتحادیه کارگران چوب که عضو پاسداران کار بود در آمد. «عضویت آنرا تقریباً منحصرأ مهاجرین آلمانی داشتند، که گرایشهای آنارشیستی نیز در میان ایشان رواج داشت» پیش از اعتصاب روز اول ماه مه «گروهائی از مبارزین مسن تر دست اندر کار ساختن بمب از لوله های گاز بودند. فکر می کنم همه در انتظار پیش آمدن بر خوردی قهر آمیز بودیم.» بهنگام شروع مارش «تنها پرچم های

سرخ حمل میشدند . . . تنها سرودی که میخواندیم آرها بقزرها سبیز (A، helens marseilloise) بود . . . هنگ ۴۰۰ نفری از کارگران که حامل ۴۰۰ تفنگ سپرینگ فیلد بود در پیشاپیش رژه حرکت می کرد. این اتحادیه رزم و آموزش (Gehn umdweh، veveiu)، یعنی انجمن آموزش و محافظ زحمتکشان در نبرد بود.»

چنین بریگادهای مسلح کارگری در چندین شهر رشد کرده بودند، عمدتاً در مقابله با بکار گرفتن نیروهای پلیس و نظامی در سال ۱۸۷۷. در سال ۱۸۸۶ این بریگادها نه تنها در شهر سین سنیا تی، بل همچنین در دیترویت، شیکاگو، سن لوئیز و ماها، نیو آرن، نیویورک، سان فرانسیسکو دنور و دیگر شهر بوجود آمده بودند، حاکی از اینکه تصادمی تلخ در پیش است.

در شهر میلواکی جوش و خروش کارگری عظیمی بمدت زیادی پیش از اول ماه مه آغاز شد. در فوریه ۱۸۸۶، انجمن های محلی پاسداران کار علیرغم رهبری کشوری، جامعه هشت ساعت کار را سازمان دادند و یکماه بعد اتحادیه های صنفی محلی بسدانها پیوستند. یک میتینگ توده ای ۳ هزار نفری فشار لازم را برای تغییر ایجاد کرد.

رئیس اداره کار و آمار صنعتی محلی گزارشی داد که:

«جوش و خروشی در سراسر محیط سیاسی ما نفوذ کرده است. کارگران ماهر و غیر ماهر انجمن های محلی و اتحادیه تشکیل داده اند. مردان و حتی زنان، برای تأسیس اینها از پول و وقت خود درمی گذرند. این امر موضوع بحث در مغازه، در خیابان، در سفره، در قهوه خانه، در اطاق حسابداری، و حتی موضوع بحث بسیاری از منابر کلیساها شده است.»

باز نزدیک شدن روز اول ماه مه کارگران ۲۰۰ کارگاه و کارخانه، خواست‌های خود را مطرح ساختند. در ۲۹ آوریل کارگران کارخانه بسته‌بندی پلانکینتون و چندصد کارگر در کارگاه‌های درسازی وشال-کمر سازی بخاطر هشت ساعت کار دست به اعتصاب زدند.

تا اول ماه مه ۳ هزار کارگر آبجوسازی، ۱۵۰۰ نجار، و نیز کارگران ساختمانی عده زیادی از کارگران نانوائی‌ها، سیگارپیچی، آجرپزی‌ها، قصاب‌خانه‌ها، دست به اعتصاب زده بودند، که تعدادشان به هشت هزار بالغ میشد. در روز یکشنبه دوم ماه مه ۲۵۰۰ کارگر در مرکز شهر میل و اکی رژه رفتند، و در آخر پیک نیکی تشکیل دادند. این اعتصاب در روز بعد، دوشنبه؛ نیز بسا پیوستن کارگران کارگاه‌های کوچکتر ادامه یافت. در آخر آنروز ۱۴ هزار کارگر در اعتصاب بودند، و پیروزی نزدیک میشد. سربنایان به کارگران خود ۲۰٪ اضافه حقوق دادند و به کارگران اجازه دادند مطابق میل خود هشت تا ده ساعت کار کنند. ریخته‌گری فیلر - ستول هشت ساعت را پذیرفت؛ آبجوسازی بشت خواست‌های کارگران را در مورد ساعات کار و دستمزد پذیرفت و پیروزی کامل در دسترس قرار داشت؛ اما کارگران از بازگشت به کار سرباز زدند مگر آنکه کارگرانیکه در اعتصاب شرکت نکرده بودند اخراج شوند.

اکنون دیگر اعتصاب میرفت که همچون اعتصاب عمومی ۱۸۷۷ گسترش یابد، در روز دوشنبه هزارتن از کارگران در مقابل آبجوسازی فالک که تنها آبجوسازی‌ای بود که در اعتصاب شرکت نکرده بود، صف کشیدند و میخواستند مانع از آن شوند که کارمندان آنجا به سرکار بروند. هنگامیکه انجمن محلی پاسناران کارگران آنجا را فراخواند، آنان

از کاردست شستند. بعد از ظهر آن روز يك گروه چندصد نفری اعتصابیون کوشیدند ۱۴۰۰ نفر از کارگران راه آهن وست میل واکی را مجبور به ترك کار کنند. پلیس راه آنان را مسدود کرد، و ایشان بسوی کارگاه فولاد سازی آلیس روان شدند، در اینجا کارگران بالوله های آب پاش کارخانه پراکنده شدند. شرکت آلیس باهراس از اینکه حرکات قهرآمیز دیگری رخ دهد، کارخانه را تعطیل اعلام نمود و گفت که «امروز بعد از ظهر مستی کارگر لهستانی الاصل از کسار گساره های وست میل واکی راه افتاده، به کارخانه ها روی آوردند، و میخواستند به ضرب زور وارد کارخانه شوند. اگرچه گروه کارگران مسلح به چماق در مقابل چشمان پلیس، مستقر در ایستگاه سمت جنوبی، حرکت میکردند و پلیس هم قبلاً از آمدن و قصد آنها مطلع شده بود، حتی يك پلیس هم برای جلوگیری از حمله آنان از جای خود تکان نخورد.» کسار گساره های راه آهن شیکاگو، سن پال و میل واکی نیز برای پرهیز از حرکات قهرآمیز تعطیل شدند.

فردای آن روز جمعیتی در دره رودخانه منومونی تجمع کرد و برای بستن کارخانه ها در کنار رودخانه بحرکت درآمد. ۷۵ پلیسی که در آنجا بودند از جلوگیری از این جمعیت عاجز بودند. يك گروه ۱۵۰۰ نفری کارگری نیز بسوی کوره های براندت و شرکاء حرکت نمود و کارگران را مجبور به ترك کار کرد. گروه دیگری نیز در مقابل کلیسای ستانسیلاس در محله لهستانی نشین تجمع کرد و تصمیم گرفت بسوی کارگاههای نورت شیکاگو رولینگگ میلز در بی ویو، که بزرگترین کارگاه شهر بود که هنوز کار میکرد، روان شوند. هنگامیکه کمیته ای از جانب جمعیت توضیح مسئولین شرکت را مبنی بر این عرضه داشت که کارگران دستمزد خود را در مقابل هر تن محصول دریافت می کنند و نه ساعت کار، جمعیت

فریاد بر آورد «هشت ساعت!» اینان بر این نظر بودند که دیگر مسئله‌ای بین فرد کار گرو کارفرمایان نیست، بلکه در مجموع عبارتست از آزمایش قدرت بین کارگران و کارفرمایان. چنانکه یکی از کارفرمایان مورد حمله ایشان گفت، مسئله فراتر از ساعت کار و دستمزد رفته بود؛ مسئله عبارت بود از «حق من در گرداندن کارخانجاتم و حق شما [کارگران] در فروش وقت و نیروی کارتان به من. کل تمدن و استقلال [سرمایه‌داران] به این بستگی دارد.» استاندار ویسکانسین، راسک، وحشت‌زده، نیروهای پلیس ایالتی را فراخواند و به بی‌ویدیو اعزام کرد. ۳ گردان با قطار آنجا رسیدند و بهنگام ورودشان به کارخانه از طرف کارگران زیر حمله پرتاب سنگ قرار گرفتند. ۳۵۰ پلیس ایالتی شب را در کارخانه گذرانند.

فردای آنروز، در ساعت ۶ صبح یک جمعیت ۱۵۰۰ نفری مجدداً در مقابل کلیسای ستانسیلاس گرد آمد تا به کارخانجات بی‌ویدیو روان شود. یک خبرنگار روزنامه هیل و امی جورنال که شب را با کارگران قیام‌کننده گذرانده بود، نوشت، «اینان نه سازمان دارند و نه رهبر و صرفاً در زیر فشار و هیجان لحظه‌ای حرکت می‌کنند.» کارگران به خبرنگاران اطمینان دادند «که بهیچوجه قصد حمله به پلیس ایالتی و املاک کارخانه را ندارند و فقط می‌خواهند نشان دهند که از حضور پلیس مرعوب نیستند.» ایشان با صف‌های منظم، با حمل پرچم‌های سرخ، سفید و آبی، همراه با یک ساعتی که عقربه آن بروی ۸ میزان شده بود، بسوی کارخانه روان شدند. اینان همچنین میله‌های آهنی، سنگ، داس و چند عدد تفنگ حمل می‌کردند. بنابر گفته ژنرال چارلز کینگ، مسئول گارد ملی ایالت ویسکانسین، استاندار ایالت، راسک تلفناً فرمان «بروی ایشان آتش باز کنید» را داد. با نزدیک شدن جمعیت به کارخانه، فرمانده پلیس‌های ایالتی به

کارگران فرمان ایستی داد که قابل شنیدن نبود و سپس به سر بازان فرمان آتش داد. «گوئی همه جمعیت احساسی یکدست داشت همه با سر بزمین آمدند، و لحظه ای چنین بنظر رسید که گوئی تقریباً همه با گلوله های اول یا بقتل رسیده یا مجروح شده اند. هنگامیکه تیراندازی سر بازان قطع شد، تمام کسانی که مجروح نشده بودند، تغییر جهت داده، بنحوی نامنظم و پراکنده بشهر بازگشتند و شش تن را که بقتل رسیده یا مجروح شده بودند، بروی جاده خاکی تنها رها کردند.» تیراندازی کمر جنبش هشت کار را در شهر میل و اکی شکست، و غالب کارگران با قبول شرایط پیشین به سر کار بازگشتند. جنبش هشت ساعت کار در نیویورک بامیتینگ ۲۰ هزار نفری در یونیون سکوتر [میدان مربع]، در زیر چشمان نیروهای وسیع پلیس آغاز شد. در حدود ۶۰۰ پلیس قابل رؤیت بودند، و در حدود صد نفر دیگری در ساختمان های اطراف پنهان شده بودند. در چند خیابان دور تر هم امکان وجود ویست با سیصد پلیس دیگر میرفت. در حدود ۴ هزار کارگر میل ساز با شروع کار در ۸ صبح و ترک کار گاه در ساعت ۵ بعد از ظهر هشت ساعت کار در روز را در کارخانه خود مستقر کرده بودند. هزار نفر کارگر پیانو ساز، ۷۵۰ کارگر پوست ساز، ۵۰۰ کارگر درشکه و واگن ساز، ۲۵۰ کارگر مرمر کار، از جمله کسانی بودند که قبلاً برای تحصیل ۸ ساعت کار اعتصاب کرده بودند. آنهایی که به خواست های خود رسیده بودند:

هشت ساعت کار

۱۶۰۰ نفر

» ۱۱/۰۰۰

» ۴/۰۰۰

سنگ تراشان

سیگار پیچان و بسته بندی کنان

اشکاف و میل سازان

» ۳۰۰۰	پیانوسازان
» ۷۰۰	نقاشان
» ۷۵۰	کارگران پوست ساز
» ۳۵۰	حروفچینان
» ۶۰۰	درشکه و واگن سازان

۲۲/۰۰۰ نفر

جمع

نه ساعت کار

۱۵۰۰ نفر	تعمیر کاران بشکه
۲۰/۰۰۰	ماشینبست و طراحان
۴۰۰۰۰	آجرچینان ساختمانی
۲/۰۰۰	فلز کاران از جمله (برنج کاران)
۱/۵۰۰	کارگران برش لباس

۶۵/۰۰۰

جمع

«علاوه بر حرف نامبرده در بالا، عده زیاد کارگر دیگری چون نانوائیان، آبجو سازان، و فروشندگان اقسام مختلف که تعداد ساعت کار خود را از ۱۵ به ۱۲ یا ده کاهش دادند» کارگران تراواها تعداد ساعت کار خود را تا حد ۵ ساعت، از ۱۷ به ۱۲، کاهش دادند.

* * * * *

جان سواپنتون پی پر از شهر بالتیمور گزارشی داد که «از روز سوم ماه مه در بالتیمور بمثابه روز پر عظمت ترین تظاهرات خیابانی سازمان داده شده کارگران یسار خواهد شد... تخمین زده میشود که ۲۰ هزار

کار گر در آن شرکت کرده باشند، این میتینگ توده‌ای غول آسایی بود... که به خاطر روز هشت ساعت کار در محل اپرای کونکور دیا برگزار شد. در حدود ده هزار کار گر متشکل در این رژه شرکت جستند... خیابان‌های محل عبور با هزاران مشعل و فانوس که کارگران حمل می‌کردند نور افشان شده بودند.»

در شهر پتزر برگ، اشکاف سازان برای ۲۰ درصد اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار از ۱۰ به ۸ دست به اعتصاب زدند. کارگران نجار برای ۹ ساعت کار و ۱۰ درصد اضافه دستمزد اعتصاب کردند. سنگ تراشان با سرعت ۹ ساعت را تحصیل کردند. کارگران ۱۲۰ نانوائی از ۱۶۰ نانوائی شهر برای ساعات کمتر کار در پتزر برگ و آلدگین کار را تعطیل کردند؛ معدنچیان در شهر امپریال، پنسیلوانیا برای نیم سنت اضافه حقوق بابت هر کیسه ذغال سنگ با اعتصاب وارد شدند؛ ۱۵۰۰ معدنچی اضافه حقوق بدست آوردند. یک روزنامه کارگری گزارش داد که «نعل‌بندان خوشحالند [زیرا] ازین ببعد روزهای شنبه در ساعت چهار بعد از ظهر کار را ترك می‌کنند.»

در شهر تروی، ایالت نیویورک ۵ هزار کارگر به خاطر هشت ساعت کار در روز دست به اعتصاب زدند، و در میان آنان ۲ هزار کارگر کوره‌ساز و ساختمانی وجود داشت. سیصد کارگر راه آهن که ایتالیائی-الصل بودند، بخاطر اعتصاب دستمزد وارد اعتصاب شدند، و پس از متوقف ساختن کار دستمال‌های سرخ به دست کلنگ و بیل‌های خود گره زدند و مجدداً بروی خطوط راه آهن براه افتاده، و به محل دیگری رفتند تا گروه دیگری از کارگران را برای پیوستن به اعتصاب تشویق کنند. در گراندراپیدز، چند هزار کارگر مبل‌ساز، یک میتینگ توده‌ای برگزار

کردند، و خواستار روزی هشت ساعت کار شدند. کارفرمایان حاضر به قبول خواست آنها به شرط تخفیف عادل آن از دستمزد شدند، و اعتصاب شروع شد. در شهر دیترویت نیز چندین اعتصاب روی داد. در دهم ماه مه ۰۶ پلیس در مقابل کارخانه‌ی ماشین‌سازی صف کشیدند تا مگر اعتصاب کارگران را درهم شکنند:

«خیابان رو بروی کارخانه مملو از اعتصابیونی بود که در انتظار این بودند که ببینند چند نفر از میان ایشان، بنابه آنچه اعلام شده بود، پس از بصدای آمدن صوت کارخانه، اعتصاب را ترک گفته و بدرون کارخانه باز خواهند گشت. چند «دیده‌بان» در نزدیکی در ورودی کارخانه مستقر شدند تا دقیقاً هر کارگری را که وارد کارخانه میشود مشاهده کرده برای بعد یادداشت بردارند. هر بار که کارگری با لباس کار از پیاده‌رو بسمت در کارخانه روان میشد فریادهائی از جانب کارگران اعتصابی ناظر بلند میشد که «ای ترسو! شرم بر تو! از آنجا بیا بیرون!» و غیره. نتیجه اینکه از این اقدام حاصل شد این بود که نه دهم کارگران به سر کار رفتند و در اعتصاب باقی ماندند.»

در شهر سن لوئیز لوله کشان و کسار کنان آب شهر برای هشت ساعت کار روزانه اعتصاب کردند و خواستار عدم کاهش دستمزد شدند. کارگران نجار روزی هشت ساعت کسار را تحمل کردند. کارفرمایان صنعت مبیل‌سازی هشت ساعت را پذیرفتند، اما بدون آنکه تغییری در دستمزد بشود. در شهر ایندیانا پولیس، کارگران مبیل‌سازی برای هشت ساعت کار در روز دست به اعتصاب زدند و کارکنان کارخانه چرخ‌سازی پشت درهای بسته قرار گرفتند. در شهر لوئی‌ویل، ایالت کنتاکی، کارگران مبیل‌سازی، بخاطر درخواست هشت ساعت کار بدون کاهش

دستمزد، پشت در ورودی کارخانه که قفل شده بود گذاشته شدند. در شهر واشنگتن (پایتخت) حرف ساختمان تصمیم گرفتند که هشت ساعت کار در روز را بقبولانند و بزودی خود را در کنار کارمندان اداری دولت یافتند که قبلاً این موفقیت را تحصیل کرده بودند. قوطی سازان شهر فوراً وورث تکزاس روزی هشت ساعت کار به مورد اجرا گذاشتند. ده هزار کارگر در ویلکزبار برای هشت ساعت کار دست به تظاهرات زدند. روزنامه نیویورک تایمز از نیو هونز در ایالت کانانتیکت گزارش داد «این شهر این شهرت را اخیراً یافته است که بیش از هر شهر دیگری هم اندازه اش در کشور اعتصاب دارد. احتمالاً شایسته این شهرت نیز هست». بهر حال مسئله کارگری سر زبان همگان است. دو انجمن وجود دارند که خود را وقف این مسئله کرده اند که هزاران شرکت کننده دارند. در شهر پورتلاند، ایالت مین، نیز سیگار سازان وارد این اعتصاب شده اند. البته در برخی از شهرها جنبش هشت ساعت کار نتوانست بوجود آید. روزنامه جان سوانیتون از بوستون گزارشی داد «اگرچه در شهر بمقدار زیادی تهیج و هیجان، بحث و مجادله پیرامون مسئله هشت ساعت کار وجود داشته است [براستی تا اول ماه مه بیش از صد میتینگ برگزار شده بود] در روز سوم ماه تنها چهار حرفه برای تغییر مورد نظر وارد اعتصاب شدند... [نجساران، لوله کشان، نقاشان و بنایان.] همین روزنامه از فیلادلفیا گزارش داد که:

«جنبش ساعات کوتاه تر کار چند اعتصاب را موجب شده است، عمدتاً در میان کارگران مبل ساز و اشکاف ساز... اما کل جنبش بسیار سرد و کند است.

قلب جنبش هشت ساعت کار در شیکاگو بود. انجمن های محلی

پاسداران کار اتحادیه‌چی‌ها و آنارشویست‌ها، با تغییر جهتی که قبلاً پیشه کرده بودند، دست به پشتیبانی از جامعه هشت ساعت کار که کار تهییجی برای اعتصاب را میکرد، زدند. در طول ماه آوریل یک سلسله تظاهرات خیابانی برگزار شد که هر یک بیش از ۲۵ هزار نفر در آن‌ها شرکت داشتند.

«تقریباً همه کس مطمئن بود که با این نمایش روحیه و سازماندهی عالی کارگران شیکاگو، جنبش به پیروزی خواهد رسید.»
در آنسوی کارگران نیز تدارک دیده میشد. پلیس برای عملیات اضطراب‌آوری آماده میشد. پلیس ایالتی برای مقابله فوری بابتی نظم‌خیابانی مسلح میشد. و کارفرمایان عمده شهری کمیته‌ای بنام جامعه شهروندان شیکاگو را تشکیل دادند که جلسات تقریباً لاینقطع برگزار می‌نمود، تا «در بارهٔ یک برنامهٔ عملی برای موقعیت ضروری و دخالت مورد نیاز» به توافق برسد.

بیش از یکسال پیش از این روزنامه‌ها گزارش داده بودند که تشکیل نیروهای مسلح نظامی بدست کارفرمایان که کارمندان خود را در مراکز عمده فروشی‌ها مسلح می‌ساختند آغاز شده و گارد ملی در حال توسعه بود. تنها در یک تجارتخانه بزرگ، سازمانی متشکل از ۱۵۰ جوان مسلح به تفنگ‌های ریمینگتون وجود دارد که تحت تعلیم مرتب قرار دارند... این بهیچ وجه امری استثنائی نیست.

در آستانهٔ اعتصاب، نایمز «شیکاگو گزارش داد که «ظرف ۴۸ ساعت گذشته، نزدیک ۲۰۰۰ دلار توسط اعضای کلوب تجارت، به منظور خریدن نوعی مسلسل برای پیاده نظام گارد نظامی ایالت ایلینوی، واریز شده است. این تصمیم، شب سه‌شنبه در جریان بازرسی و نظام

جمع هنگ، پیشنهاد واتخاذشد. منظور این بود تا در صورت شورش، این وسیله همچون سلاح ارزشمندی در اختیار افراد گارد قرار گیرد.» روز اول مه، جنبش درشیکاگو امتیازات مؤثری به دست آورد: ۱۰۰۰ آبجوساز، ساعت کارشان را از ۱۶ به ۱۰ ساعت تقلیل دادند؛ ۱۰۰۰ نانوا که پیشتر ۱۴ تا ۱۸ ساعت کار می کردند، روز کارده ساعته به دست آوردند. بخش بزرگی از کارگران ملبسازي به ۸ ساعت کار در روز، با يك افزایش مزد ۲۵ درصد در هر ساعت کار، نایل آمدند؛ ۱۶۰۰ برش کار به مزد ده ساعت کار، برای ۸ ساعت دست یافتند. برخی از شرکتهای نیز مانند شرکت تنباکو، کفش، چربی خوک، بسته بندی و شرکتهای دیگر، ساعت کارشان را کاهش دادند. با این وصف، بخش بسیار بزرگی از کارگران، برای دست یافتن به چنین امتیازاتی، به مبارزه ادامه می دادند. در این میان از ۴۰۰۰ بنا و سنگ تراش ۱۵۰۰ آجرپز ۱۲۰۰ فلز کار، قصاب، نجار، چلنگر، خراط، کفاش، سمسار و ریخته گر، باید نام برد.

اول مه، روزنامه ثبت ایالت ایلینوی، گزارش داد «افسران بلند پایه اداره پلیس، در هراس از جنبش کارگری چند هفته آخر، کوشش برای آرامسازی را قطع کرده اند، اکنون تنها فکر آنان این است... که در دسرزیادی خواهند داشت.» آروزه ۳۰/۰۰۰ نفر اعتصاب کردند، از جمله ۱۰۰۰۰ چوب بر، ۲۵۰۰ باربر، و ۵۰۰۰ نجار و درودگر. «شاید دوبرابر این تعداد نیز ناظر تظاهرات بودند و یا در آن شرکت داشتند. باربران جمع شدند و با گردآوری افراد خود در تمام انبارهای کالای راه آهن به جز دو تا، به يك راهپیمایی دست زدند. حدود ۱۰۰۰۰ بوهمی، لهستانی و آلمانی دوروبر چوب بری ها نیز، از میان خیابانها

همراه با موزیک و پرچم‌هاشان به راهپیمایی پرداختند. سوم مه، گروه‌های باز هم بیشتر کارگران به اعتصاب پیوستند. یک گزارشگر روزنامهٔ جان سوانیتون با خوشحالی گزارش داد «این، یک توفان هشت ساعت کار است، و ما به پیروزی از پی پیروزی دست می‌یابیم. امروزه خانه‌های توسری خوردهٔ یونیون استاک یاردز تسلیم شدند... افراد... از شادی پیروزی بزرگی که کسب کردند، وحشی شده‌اند.»

اما آنروز، پلیس به‌روی جمعیتی که به اعتصاب‌شکنان کارخانهٔ مک کورمک، هجوم برده بودند، آتش کشود. چهارتن را کشت و تعداد زیادی را سخت زخمی کرد. با این اقدام، اوضاع حادثه‌تر شد. و روز بعد جنگ خیابانی بین جمعیت و پلیس گسترش یافت. آنارشیست‌ها از کارگران خواستند که اسلحه بردارند، و برای همان شب بسیاری از انجمن‌های کارگری منجمله انجمنی در میدان هی مارکت فرا خوانده شدند، تا به‌سببیت پلیس اعتراض کنند.

تنها ۱۲۰۰ نفر در مجتمع‌های مارکت حضور به هم رساندند؛ اما همه به جز ۳۰۰ نفر با شروع باران، آنجا را ترک کردند. هنگامیکه آخرین سخنران داشت می‌گفت «در نتیجه ...» مردم با شگفتی یک دستهٔ ۱۸۰ نفری پلیس را دیدند که به‌پیش می‌آمدند و دستور متفرق شدن میتینگ را می‌دادند. به محض آنکه سخنرانان از سکوها پایین آمدند، ناگهان یک بمب دینامیت، در هوا پر گرفت و در میان پلیس منفجر شد، که منجر به قتل یک نفر و زخمی شدن حدود هفتاد نفر شد. پلیس آرایش گرفت و به‌روی جمعیت، آتش گشود، یک نفر کشته و تعداد زیادی زخمی برجای ماند.

خشم عمومی به بار آمد. روز بعد، یگ و کیل اهل شیکاگو نوشت «من از برابر گروه‌های بسیاری از مردم گذشتم... که صحبت‌های هیجانی آنان دربارهٔ حوادث شب پیش را نمی‌توانستم نشنوم. همه تصور می‌کردند که سخنرانان میتینگ و آژیتاتورهای دیگر کار گری، مرتکبین این جنایت هولناک بودند. (نخست آنان را به دار بیاویزید و سپس محاکمه‌شان کنید)، این چیزی بود که به کرات شنیدم... فضا آکنده از خشم، ترس و نفرت بود.» مطبوعات سراسر کشور هر گونه تلاشی را به کار بردند تا این احساس را دامن بزنند. مثلاً نیویورک تایمز نوشت «از جنگ انقلاب تا کنون، هیچ شورش در زمان صلح، در مقابل جنایت آنارشیست‌ها نسبت به پلیس شیکاگو در شب سه شنبه، این چنین احساسات عمومی را در سراسر ایالات متحده برنیا نگیخته است. ما جنایت می‌گوییم با کاملترین درکی که این کلمه می‌تواند بدهد. احمقانه است که از جنایت به عنوان شورش سخن بگوییم. همه مدارک حاکی از آنست که این جنایتی متمرکز، دقیقاً طرح‌ریزی شده و به خوبی اجرا شده بود...»

خشم ناشی از بمب‌اندازی، به طور کلی علیه کارگران جهت گرفت. به طوری که در نوشته‌ی بدون امضا، در آن زمان، چنین می‌خوانیم «روزنامه‌ها از این ماجرا بهره‌گرفته‌اند تا سوسیالیست‌ها، آنارشیست‌ها و اعتصابیون را به یگ چوب برانند، بی‌آنکه تمایزی بین آنان قایل شوند. و نتیجه این است که امر کار گری با اشکال مواجه خواهد شد. واکنشی آرام و سپس وحشتناک به بار خواهد آمد.»

جان سوانیتون نوشت «بمب، دستاویزی برای دشمنان کارگر شد. آنان این انفجار را همچون گز کی علیه تمام کارهایی که زحمتکشان

مایل به انجامش بودند و نیز در دفاع از تمامی رذالت‌هایی که سرمایه می‌خواست حفظشان کند، به کار گرفتند.»

عکس‌العمل زود نشان داده شد. کارتر هاریسون شهردار شیکاگو اعلامیه‌یی صادر کرد به این مضمون [که] از آنجا که تجمع، ازدحام و این قبیل چیزها در آن شرایط خطرناک بود، وی به پلیس دستور داده بود که چنین گروه‌هایی را درهم بشکنند. یک شبکه پلیسی عظیم سازمان داده شد. حدوده ۵۰ پاتوق عناصر رادیکال ظرف دو روز مورد تهاجم قرار گرفت، و حتی بنا کوچکترین، سوءظنی عناصر رادیکال را توقیف می‌کردند. گزارش شده بود که «قرارگاه‌های اصای پلیس، پر از آنارشیست‌ها و افرادی بسود که در جریان ازدحام شب سه‌شنبه توقیف شده بودند. فقط در خیابان دسپلینز بیش از ۵۰ نفر، در آرموری حدود ۷۵ نفر و در قرارگاه خیابان دوازدهم، ۲۵ نفر نگهداری میشوند.» اغلب آنان بدون مجوز بازداشت شده بودند و در مواردی، هیچ اتهام خاصی علیه آنان ارائه نشده بود. چنانکه یک سوسیالیست اهمل شیکاگو، در آنهنگام به ویلیام موریس نوشت:

«یک هفته قبل، آزادی سخن و مطبوعات، در نظر سرسخت‌ترین ضد سوسیالیست نیز، یک حق غیر قابل تردید شمرده میشد... امروز همه این چیزها تغییر یافته است... سوسیالیست‌ها را همچون گرگ شکار می‌کنند... روزنامه‌های شیکاگو از تقاضای مصرانه خویش در مورد جان سوسیالیست‌های برجسته دست بردار نیستند. در شیکاگو اگر کسی خود را سوسیالیست بخواند، بازداشت ناگهانی او حتمی است... تمام ابواب جمعی روزنامه‌های سوسیالیستی مورد تهاجم قرار گرفته‌اند و روزنامه‌ها داغان شده‌اند.»

هفت نفر از آنارشیست‌های دستگیر شده محاکمه و به مرگ محکوم شدند، در نتیجه چهار نفر به‌دار آویخته شدند گرچه عملاً هیچ مدرکی در ارتباط با بمب‌اندازی آنان وجود نداشت.

خشم‌هی‌مارکت نشانه‌ای بود از این که نیروهای قانون و نظم، وارد عمل شوند. اسکار امرینگر، تأثیرات این امر را بر اعتصاب هشت ساعت کار در سین سیناتی توصیف می‌کند. ابتدا این یک «اعتصاب شادمانه» بود؛ پیروزی مسلم به نظر می‌رسید، زیرا «نیروهای اپوزیسیون در پشت صحنه نگهداشته شدند و هیچ کس به پاسداران کار وابستگی نداشت» معذالک هنگامی که مصالح اعتصاب ته کشید، روحیه، به‌تزلزل گرایید، سپس ناگهان نوجوانان فریاد زدند «بمب‌اندازان آنارشیست، یکصد پلیس را در هی‌مارکت، شیکاگو کشتند...»

امرینگر نوشت «اخبار ناگوار از شیکاگو، چونان بختکی به روی اعتصابیون فرود آمد. به نظر دوستان و هواداران سابق ما این اخبار هشدار برای انفجار خشم سریع بود. برخی از پاسداران ضعیف جا زدند... پلیس سرازیر شد و روی سگی خود را نشان داد.»

هنگام یکم ایالتی، در پادگان سین سیناتی مستقر شد و سه هنگ دیگر از کلمبوس و اسپرینگفیلد ۱۰ میل دورتر در کارتیج اردو زدند، که در دسترس باشند، تا در صورت لزوم با آموزش ویژه ظرف ۲۰ دقیقه به شهر آیند. اغلب صنایع قول دادند که ۱۰ مه، مزد ۹ ساعت کار را برای هشت ساعت بپردازند. تنها ملبسازان بصرجا ماندند؛ اعتصاب آنها به تدریج در هم شکست و آنان هم به سرکارشان باز گشتند.

الگوی تضعیف روحی و وعده سرخ‌رمن، در سراسر کشور یکسان

بود.

اعتصاب عظیم ۱۸۸۶ کوششی بود که طبقه جدید کارگر صنعتی برای به کار گرفتن قدرتش در جهت کنترل شرایط زندگی و کار خویش بدان دست یازیده بود. اعتصاب جنوب غربی، دعوت صریحی برای اعمال قدرت دوگانه بر عمل راه آهن ها بود. اعتصاب هشت ساعت کار بیانی بود هم مبنی بر اینکه کارگری موجود انسانی است که زندگیش نباید در عذاب بگذرد، و هم تهاجمی بر سیاست پیچیده طولانی نگهداشتن ساعت کار و بیکاری بزرگ به منظور حداکثر کار در ازای حداقل مزد. باخشم عمومی هلی مارکت به عنوان نقطه آغاز و با بهره گیری از حقه هایی که علیه اعتصابات جنوب غربی تکامل یافته بود، جنبش، با واکنش خشونت باری مواجه شد. یک موج «فزاینده انجمن های کارکنان» به منظور بررسی بدآموزیهای اتحادیه گرایی و حتی تخریب آن، توسعه یافت.

در سپتامبر، یک روزنامه نگار برجسته کارگری نوشت «از مه گذشته، شرکتها و انجمن های کارکنان متعدد، به هر بامبولی توسل جستند تا انجمن های کارگری را که قدرشان طی دو یا سه سال گذشته بسیار زیاد شده بود درهم کوبند.»

آنان در دو مورد موفقیت بدست آوردند، مجتمع بافندگان پیراهن جیمز بورگ نیوجرسی به روی ۲۰۰۰ کارکنانش که معلوم شد به پاسداران کار پیوسته اند، بسته شد. و سازندگان کالاهای نقره ای در نیویورک، بروکلین و پرودیدنس نیز، به دلیل تشکیل انجمن، با ۱۲۰۰ کارگر تخته شد. هزاران نفر نه تنها اخراج شدند، بلکه در لیست سیاه قرار گرفتند و بدینسان از کار کردن در جای دیگر محروم شدند.

«آیرن-کلادوت» (بعداً به نام شرکت یلوداگک [سگک زرد]

شناخته شد)، که کارگران را وادار کرد تا سوگند بخورند به هیچ سازمان کارگری نپیوندند، وسیعاً مورد مراجعه برای کار قرار گرفت. جنبش برای وحدت و قدرت کارگری، دفعتاً درهم شکسته شد، اما این جنبش پس از کمترین دهه مجدداً، سر بلند کرد و اعتلا یافت.

مسائل نظری

۵

انتشارات علم : خیابان انقلاب، فروردین. تلفن ۶۶۳۴۷۰

۵۵ ریال